

بررسی چرخش نخبگان در ایران دوره قاجار

دکتر حسین بشیریه*

روزاکرم پور***

چکیده

در طول قرن نوزدهم، جامعه ایران دستخوش تحولاتی شد که تعادل نسبی در نظام اجتماعی آن را به هم زد و سبب تضعیف نخبگان حاکم و پدید آمدن نخبگان جدید در درون طبقات غیرحاکم شد. نخبگان حاکم یا اعمال‌کنندگان مستقیم قدرت سیاسی در آن دوران، عبارت بودند از صدر اعظمها، وزراء، دولتمردان طراز اول، سرداران و رؤسای لشکری، حکام ایالات و ولایات و رؤسای ایلات و عشایر. طی قرن نوزدهم نخبگان جدید نیز در نقشهای مختلف ظهور کردند. در این مقاله، ضمن بررسی جامعه ایران در وضعیت پایدار قبل از انقلاب مشروطیت به عنوان سیستم اجتماعی متعادل، عوامل ایجاد عدم تعادل در این جامعه به مثابه عوامل مؤثر در پیدایی نخبگان جدید، و سرانجام، نحوه و میزان وقوع چرخش نخبگان طی قرن نوزدهم و نیز انقلاب مشروطیت بررسی می‌شوند. نتیجه کلی تحقیق حاضر این است که چرخش نخبگان در مقطع مورد بررسی، محدود و نسبی بوده است و برای همین تحولات ساختاری و بنیادی چشمگیری به واسطه انقلاب مشروطیت در ایران به وقوع نپیوست.

واژگان کلیدی

نخبگان، چرخش نخبگان، نخبگان حاکم، نخبگان غیر حاکم (نخبگان جدید)، فرسایش طبقه حاکم و انقلاب مشروطیت.

مقدمه

قرن نوزدهم در بسیاری از کشورهای جهان، زمان تغییر و تحول و انقلاب بود. با شروع این قرن، ایران نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی اش مورد توجه کشورهای مقتدر اروپایی قرار گرفت و تماس مستمر با فرهنگ و تمدن غرب موجبات گرایش به تغییر ساختارهای قدیمی در این جامعه را فراهم ساخت. از این زمان، چالش میان نظام قدیم و مقتضیات جهان نو آغاز و در اوایل قرن بیستم منجر به انقلاب مشروطیت شد. با توجه به اهمیت انقلاب مشروطه و نقش نخبگان جدید در این انقلاب، در پژوهشی جامعه‌شناختی (به عنوان رساله دکتری)، فرایند تحولات اجتماعی و پیدایی نخبگان جدید در قرن نوزدهم و تأثیر آنها در وقوع مشروطیت و انتقال قدرت و باز شدن مجاری چرخش نخبگان، بررسی شد که خلاصه‌ای از آن را در این مقاله می‌خوانید. البته، دربارهٔ تحولات اجتماعی دورهٔ قاجار تحقیقات بسیاری انجام شده است، اما در هیچ یک از آثار موجود بحثی از چرخش نخبگان به مفهوم جامعه‌شناختی آن یافت نمی‌شود.

مسائل اصلی مورد بحث در این مقاله عبارت‌اند از:

۱. چه عواملی از خارج و داخل تعادل نسبی نظام اجتماعی قدیم ایران را برهم زدند؟
۲. تأثیر عوامل مذکور در زوال نخبگان حاکم و ظهور نخبگان جدید از چه قرار بود؟
۳. آیا مجاری چرخش نخبگان، در نتیجهٔ انقلاب مشروطیت باز شد؟
۴. تا چه حد می‌توان انقلاب مشروطیت را مبین چرخش نخبگان دانست؟

چهارچوب نظری

تئوری محتوایی مورد استفاده در این پژوهش، تئوری چرخش نخبگان پارتوست و چهارچوب تحلیلی آن مبتنی بر نگرش سیستمی کارکردی چالمرز جانسون^۱ است. براساس نظریه پارتو، شایسته‌ترین افراد گروه، نخبگان آن گروه را تشکیل می‌دهند. البته اصطلاح نخبگان هیچ‌گونه دلالت اخلاقی یا افتخارآمیز ندارد و تنها به کسانی اطلاق می‌شود که

1. Chalmers Johnson

در هر یک از شاخه‌های فعالیت بشری، بالاترین نمره را به دست آورده باشند (کوزر، ۱۳۷۶: ۲۳-۲۴). پارتو نخبگان را به دو دسته تقسیم کرده است؛ ۱. نخبگان حکومتی که از افرادی ترکیب می‌شوند که مستقیم یا غیرمستقیم در حکومت نقش عمده دارند. ۲. نخبگان غیرحکومتی که شامل بقیه نخبگان هستند. پارتو معتقد بود که ممکن است به کسانی مقامهایی واگذار شود که شایستگی لازم برای آن را نداشته باشند، در حالی که ممکن است افراد دیگر که این عنوانها را ندارند از این شایستگیها برخوردار باشند. عواملی مانند ثروت، خانواده یا پیوندهای اجتماعی و موارد دیگر، می‌توانند عنوان نخبگان حکومتی را برای اشخاصی به ارمغان آورند که به هیچ وجه شایستگی آن را ندارند (همان: ۵۲۵).

بنابراین، با توجه به توزیع افراد نخبه و غیرنخبه در هر دو طبقه حاکم و محکوم، می‌توان افراد را به چهار سنخ زیر تقسیم کرد:

الف) طبقه حاکم شامل ۱. نخبگان حاکم و ۲. غیر نخبگان حاکم

ب) طبقه غیرحاکم شامل ۳. نخبگان غیرحاکم و ۴. غیر نخبگان غیرحاکم

پارتو معتقد بود که تنها در جوامع کاملاً باز و با تحرک کامل اجتماعی، مقام نخبه با توانایی برتر ملازمت دارد و تنها در این شرایط است که قشر نخبگان حکومتی مرکب از افرادی است که از همه بیشتر برای حکومت شایستگی دارند.

وی استدلال می‌کرد که اگر نخبگان حکومتی نتوانند راهی برای جذب افراد استثنایی بیابند که از طبقات پایین خودشان را بالا می‌کشند، در هیئت سیاسی جامعه و بدنه اجتماعی فقدان تعادل پیش می‌آید. این فقدان تعادل یا با باز کردن راههای تازه برای تحرک اجتماعی یا با براندازی خشونت‌آمیز حکومت قدیمی و ناکارآمد، و جایگزینی نخبگان شایسته‌تر رفع می‌شود (همان). پارتو گردش آزادانه نخبگان یا تحرک اجتماعی را پیش‌نیاز تعادل جامعه می‌دانست. از این نقطه نظر، فقدان تعادل و بی‌نظمی زمانی رخ می‌دهد که طبقه حاکم شامل افرادی باشد که شایستگی حکومت را ندارند و باید در طبقه فرمانبردار قرار گیرند. به اعتقاد پارتو، بسته بودن مجاری چرخش نخبگان سبب فرسایش طبقه حاکم و ظهور نخبگان جدید در طبقات غیرحاکم

می‌شود. این نخبگان جدید قابلیت‌های لازم برای به دست گرفتن قدرت را دارند، در حالی که طبقه حاکم قدیمی به تدریج این قابلیت‌ها را از دست می‌دهد و در نهایت، چنین وضعیتی به چرخش انقلابی نخبگان می‌انجامد.

ثوری پارتو حاوی نکاتی است که در حیطه قواعد^۱ روان‌شناسی قرار می‌گیرد. وی عوامل فرسایش و انحطاط نخبگان حاکم را افزایش ویژگی‌های مربوط به غریزه ترکیب در این افراد می‌داند. این ویژگی‌ها سبب می‌شوند تا این اشخاص سازشکار و معامله‌گر یا به قول پارتو، روباه‌صفت شوند. همین‌طور پارتو درباره‌ی ظهور نخبگان جدید، غریزه تجمع یا تداوم را مطرح کرده است که از نظر وی، سبب دل‌بستگی و تعصب افراد به گروه می‌شود. این افراد مردان جنگ و ستیزه و به قول پارتو، شیرصفت می‌گردند. اینها مواردی هستند که جنبه‌های جامعه‌شناختی ثوری پارتو را دچار ضعف کرده است.

در چهارچوب نظری این پژوهش، ضمن استفاده از نظریه کلی پارتو، عوامل روان‌شناختی فرسایش نخبگان حاکم قدیمی و ظهور نخبگان جدید در نظریه وی با عوامل چهارگانه تغییر در جوامع که از تحلیل جامعه‌شناختی چالمرز جانسون اقتباس گردیده، جایگزین شده‌اند. به این ترتیب، از دو نظریه مربوط به پارتو و جانسون، نظریه جدیدی حاصل شده است که با موضوعات حوزه علمی جامعه‌شناسی تناسب بیشتری دارد.

براساس نظریه جانسون، فقدان تعادل در جوامع، زمینه وقوع انقلابها، و منبع اصلی فقدان تعادل، ناهمخوانی بین ارزشها و محیط است. این ناهمخوانی ممکن است حاصل تغییرات داخلی یا دگرگونی‌های عمده خارجی باشد، ولی معمولاً ترکیبی از هر دو دسته عوامل، بر جامعه تأثیر می‌گذارد.

تغییراتی که ممکن است درون سیستم اجتماعی متعادل پدید آیند و تعادل آن را بر هم بزنند، دارای چهار منبع هستند (جانسون، ۱۹۶۶: ۶۴):

۱. منابع خارجی تغییر در ارزشها، مانند ورود عقاید و ایدئولوژیهای خارجی به درون جامعه متعادل.

۲. منابع خارجی تغییر در محیط، مانند تأثیری که انقلاب صنعتی بر جوامع گوناگون گذاشت.

۳. منابع داخلی تغییر در ارزشها، مثل پیدایی عقاید جدید یا مصلحان در درون نظام.

۴. منابع داخلی تغییر در محیط، مانند رشد جمعیت.

امکان دارد این تغییرات با تمهیداتی کنترل شوند و اجزای مختلف نظام قادر به هماهنگی با تغییرات باشند و در نتیجه، تعادل میان محیط و ارزشها دوباره برقرار شود، اما اگر چنین نشود و ارزشهای حاکم بر جامعه نتوانند تغییرات محیطی را توجیه و تبیین کنند یا وقتی که تغییر ارزشها منجر به عدم پذیرش محیط شود، در اثر ناهمخوانی ارزشها و محیط، وضعیتی پیش می‌آید که چالمرز جانسون آن را اختلالات^۱ چندگانه نامیده است و نظام اجتماعی به واسطه این وضعیت دچار فقدان تعادل می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، استدلال اصلی پژوهش حاضر این بوده است که طی قرن نوزدهم، شرایطی به وجود آمد که زمینه وقوع چرخش نخبگان حاکم بر کشور را، به ویژه در دوران انقلاب مشروطیت، فراهم ساخت. به منظور بحث درباره چرخش نخبگان حاکم در طی انقلاب مشروطیت که فرضیه اصلی تحقیق را تشکیل می‌دهد، لازم بود که نخست درباره فرسایش نخبگان حاکم قدیمی و سپس پیدایی نخبگان جدید در طی فرایند اجتماعی، به عنوان اجزای تشکیل دهنده فرضیه اصلی، تحقیق شود.

در ضمن براساس فرضیه فوق، متغیر وابسته عبارت است از «چرخش نخبگان حاکم بر کشور» و متغیرهای مستقل عبارت‌اند از:

۱. عوامل خارجی تغییر در محیط

۲. عوامل خارجی تغییر در ارزشها

۳. عوامل داخلی تغییر در محیط

۴. عوامل داخلی تغییر در ارزشها

اکنون به اختصار منظور از این چهار دسته متغیر مستقل را توضیح می‌دهیم.

الف) عوامل خارجی تغییر در محیط شامل نفوذ غرب، ورود میسیونرها، نفوذ انگلستان و روسیه، پست و تلگراف و تسهیل ارتباطات شهری، ورود صنایع و جزف جدید.

ب) عوامل خارجی تغییر در ارزشها شامل گسترش اندیشه‌ها و مکاتب جدید غربی در ایران، تأثیر تحولات اجتماعی، سیاسی و فکری کشورهای دیگر بر ایران، اقتباس از شیوه‌های حکومت اروپایی، ایجاد مؤسسات جدید آموزشی و تأثیر فکری آنها، سفرهای خارجی و تأسیس فراموشخانه.

ج) عوامل داخلی تغییر در محیط شامل تغییرات جمعیتی در کشور و افزایش جمعیت شهرنشین و تحول در ساختار طبقاتی.

د) عوامل داخلی تغییر در ارزشها شامل پیدایی تشکلهای انجمنهای سیاسی و اجتماعی از جمله جنبش شیخیه و بایبه، نهضت اتحاد اسلامی، مطبوعات و نویسندگان.

شرایط تعادل در نظام قدیم

در آستانه قرن نوزدهم، هنگامی که کشورهای اروپایی در تب و تاب تحولات ناشی از انقلاب صنعتی و تصرف مستعمرات و گسترش اقتصاد سرمایه‌داری خود بودند، جامعه ایران همچنان دستخوش کشمکش و تخاصم ایلات و عشایر و تبعات این‌گونه درگیریها بود؛ اما به رغم این کشمکشها، ساختار اصلی نظام اجتماعی قدیم همچنان تداوم می‌یافت. در این دوران، کشاورزی معیشتی شیوه مسلط زندگی اقتصادی و اجتماعی ایران را تشکیل می‌داد (سیف‌اللهی، ۱۳۸۱: ۱۱۸). جامعه روستایی و خصوصیات شیوه تولید کشاورزی و نظام مالکیت زمین و بهره‌برداری از زمینهای کشاورزی بسیار عقب‌مانده و موقعیت دهقانان به عنوان عنصر اساسی در نوسازی کشاورزی و نظام بهره‌وری از اراضی کشاورزی، بسیار نامطلوب بود. از لحاظ قشربندی اجتماعی، به دلیل توزیع مستمر زمین میان سرداران نظامی و دربار، فقدان طبقه اشراف قدرتمند زمیندار موروثی مطرح بود و در اثر ضعف جنبش دهقانی و یکپارچه نبودن طبقات در میان اشراف و دهقانان، و سلطه بلامنازعه شاه در معادلات قدرت سیاسی، جامعه روستایی در رکود به سر می‌برد و تحت تأثیر این موارد، پیدایی کشاورزی تجاری همواره به تعویق می‌افتاد (قلفی، ۱۳۷۹: ۳۱).

جامعه شهری نیز از بُعد اقتصادی و اجتماعی در وضعیت بهتری نبود. سیطره دولت بر شهرها و اقتصاد شهری و تولیدات روستایی و ویرانی مکرر شهرها در اثر انتقال قدرت بین ایل‌های مختلف، باعث رکود اقتصاد شهرها شده بود. ناپیوستگی در اقتصاد شهری و دوره‌های رونق و کساد، تداخل اقتصاد شهر و روستا و سیطره حکومت استبدادی، همواره موانعی بر سر راه توسعه تدریجی تجارت و تکامل روشهای تولیدی شهری بود. علاوه بر آن، قدرت فائق حکومت در شهرها باعث شده بود تا همواره بخش عمده‌ای از درآمد گروههای شهری به دستگاه حکومتی اختصاص یابد و صرف هزینه‌های گزاف دربار و جنگهای داخلی شود. در چنین وضعیتی، نه امکان رشد طبقه متوسط شهری دارای حقوق سیاسی و اقتصادی وجود داشت و نه امکانی برای انباشت سرمایه تجاری (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۵-۲۳).

به‌طور کلی، ایران جامعه‌ای بالنسبه راكد و بی‌تغییر به شمار می‌رفت و تسلط نظام ایل‌یاتی به عنوان سستی کهن در ساخت سیاسی ایران، سبب دسترسی نداشتن گروههای جدید اجتماعی به قدرت و ادامه نظامهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سستی بود. سازمان اجتماعی و ساخت قدرت در بعضی گروههای ایل‌ی، آنها را طی قرون اخیر یکه‌تاز عرصه رقابت برای به دست آوردن قدرت سیاسی کرده بود و مانع رشد گروههای اجتماعی دیگر می‌شد. شیوه تولید عشایری نیز با توجه به مقیاس گسترده آن در سطح ایران، ساخت اقتصادی را طی سده‌های اخیر از نظر سطح تولید و الگوهای مبادله به شدت تحت تأثیر قرار داده و مانع مضاعفی بر سر راه رشد و گسترش اقتصاد پولی و تجاری فراهم کرده بود و از این طریق، بار سنگینی را بر دوش اقتصاد شهری و روستایی تحمیل می‌کرد. نتیجه چنین وضعی در اجتماع ایران، تسلسلی از رونق و کساد اقتصادی، نوسان و تزلزل قدرت سیاسی، منازعات پیوسته قدرت و نبود امکان قدرت‌یابی گروههای جدید اجتماعی، و در نهایت، ادامه سیستم سستی اقتصادی و اجتماعی ایران بود (لمبتون، ۱۳۶۲: ۳۰۱-۲۹۸).

در بطن جریان تحول نظام سستی اقتصادی و اجتماعی در ایران، به تدریج برخی از ویژگیها ظاهر شد و کم‌کم نفوذ مناسبات سرمایه‌داری و گسترش حیطه قدرت غرب در ساخت سستی اقتصادی و اجتماعی ایران نتایج در خور توجهی برجای گذاشت (عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۱۲-۱۰۷).

ایران در مقابل عوامل خارجی با حالتی انفعالی دچار از هم پاشیدگی تدریجی نظامهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گردید و مدیریت سیاسی کشور تسلیم خواستها و ضرورت‌های توسعه‌ای سرمایه‌داری اروپای غربی و روسیه شد و اقتصاد بسته و معیشتی و ماقبل سرمایه‌داری ایران توانست در مقابل اقتصاد سرمایه‌داری پویا و سلطه‌طلب غرب مقاومت کند و در اثر حضور روزافزون آن، از هم پاشید و زمینه برای نفوذ سرمایه‌داری و فرهنگ غرب آماده شد (سیف‌اللهی، ۱۳۸۱: ۱۲۰). ضعف فزاینده فاجارویه در برابر دولتهای غربی و سلاحها و اقتصاد قدرتمندشان، به بحران مالی و مشروعیت حکومت در داخل کشور دامن زد و تماس با اقتصاد جهانی، موجب پیدایی فشار برای ایجاد اصطلاحات و نوسازی پاره‌ای از نهادها شد (فوران، ۱۳۷۸: ۲۲۳). با آغاز نفوذ و تسلط دولتهای سرمایه‌داری در ایران و ایجاد تغییرات فراوان و اساسی در وسایل تولید، روابط تولیدی و در نتیجه، تغییر ساختمان طبقاتی جامعه و روابط اقشار و طبقات، دگرگونیهای سیاسی و فرهنگی وسیعی رخ داد (رواسانی، بی تا: ۲۰).

رشد شتابان تجارت خارجی و برخورد فزاینده تجار ایرانی با مغرب‌زمین که افزایش نسبی قدرت اقتصادی و منزلت اجتماعی تجار بزرگ را در پی داشت، سبب برهم خوردن روابط متعادل قدرت میان بازاریان و عمال دیوانی شد و آمد و رفت تجار به کشورهای غربی و مقایسه موقعیت والای تجار فرنگی و حمایت بی دریغ دولتهای مغرب‌زمین از ایشان و مشارکت آنان در امور سیاسی و تعیین خط‌مشی سیاسی و اقتصادی کشورشان با وضعیت تجار در ایران در اثر حکومت خودکامه و بی‌سیاستیهای دولت و زبونی آن در برابر تحمیلات خارجی و تبعیضات میان تجار ایرانی و همکاران فرنگی ایشان، سبب شد تا بازاریان رویاروی استبداد و دولتهای استعماری قرار بگیرند و با این دو نیرو به پیکار برخیزند. این مبارزات سرآغازی برای کوششهای متشکل و همبسته آنان شد و با پیدایی نوعی آگاهی طبقاتی، برای ایجاد مجلس وکلای تجار در تهران و شهرستانهای بزرگ مبارزه نمودند (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۰۶). به علاوه، در نتیجه تحولات اجتماعی و رشد تجارت، طبقات اجتماعی جدیدی پدید آمدند که نمی‌توانستند در درون نظام شئوناتی قدیم جای بگیرند. این طبقات شامل طبقات متوسط، مرفه، بازاریان و روشنفکران بودند. از آثار مهم دیگر تسلط کشورهای سرمایه‌داری بر ایران، تغییر بافت طبقه حاکم در ایران

بود. با این حال به طور کلی می‌توان در نگرش ایستا و بدون در نظر گرفتن تحرکات و پویاییهای اجتماعی در این برهه از زمان و صرفنظر از طبقه‌بندیهای حرفه‌ای و قشربندیهای دیگر، ساختار جامعه ایران را مرکب از دو طبقه مشخص دانست:

۱. طبقه حاکم

۲. طبقه تحت حکومت (غیر حاکم) (شمیم، ۱۳۴۲: ۲۸۶).

طبقه حاکم و اجزای آن در دوره قاجار

طبقه حاکم ایران در دوره قاجار متشکل بودند از:

● اعضای خانواده سلطنتی و شاهزادگان: سلاطین قاجار با تقلید از شیوه حکومت ترکان سلجوقی، هریک از پسران خود را به فرمانروایی ناحیه‌ای از متصرفات خود می‌گماشتند و قسمتی از اقتدار و اختیارات خود را نیز به آنها تفویض می‌کردند (مستوفی، ۱۳۲۴: ۴۰).

● درباریان: با گذشت زمان بر تعداد درباریان افزوده می‌شد. درباریان، یا به اصطلاح متداول آن عصر، نوکران شاه، ضمن افتخار به شغل خود، از آن برای زورگویی و تعدی نسبت به مردم استفاده می‌کردند (فوران، ۱۳۷۸: ۲۱۴).

● صدراعظم و تشکیلات دولت: در دوره قاجار صدراعظم تنها کسی بود که می‌توانست همیشه نزد شاه برود یا مستقیم برایش نامه بنویسد و درباره مسائل و امور کشور نظر بدهد و تا هنگامی که به تقلید از کشورهای اروپایی، هیئت وزیران در ایران تشکیل شد، این وضعیت ادامه داشت. در دوره حکومت قاجاریه و پیش از مشروطیت در ایران دولت به معنای امروزی وجود نداشت و تشکیلاتی که دولت نامیده می‌شد، تقلیدی بسیار ناقص از تشکیلات دولتی کشورهای غربی بود که فقط جنبه ظاهرسازی و سرپوش نهادن بر شیوه استبدادی حکومت سلطنتی ایران را داشت. نخستین وزارتخانه در ایران، وزارت دول خارجه بود که در ۱۲۳۹ ه. ق در زمان فتحعلی شاه قاجار تأسیس شد و کمی بعد، وزارتخانه‌های داخله و مالیه و فواید عامه نیز دایر شدند (باقری، ۱۳۷۱: ۵۱) و اولین هیئت دولت که شامل چهار وزیر و یک صدراعظم بود، به ظاهر مسئول اداره امور کشور شدند، اما در واقع وزرا هیچ اختیاری نداشتند و تشکیلات و

موقعیت وزارتخانه‌ها نیز بی‌ثبات بود. در دوران پادشاهان بعدی این سلسله، گاه بر تعداد وزارتخانه‌ها افزوده و گاه در هم ادغام می‌شدند.

● روحانیت: از دوره صفویه به بعد روحانیت شیعه در ایران تبدیل به یکی از گروه‌های بسیار متنفذ اجتماعی شد که از شأن، اعتبار، احترام و مصونیت اجتماعی خاصی برخوردار بود. حتی پادشاهان ایرانی از لحاظ حقوقی نمی‌توانستند به آسانی در امور، امتیازات و حقوق علمای دینی و روحانیان مداخله کنند، زیرا قدرت سیاسی تنها با جلب حمایت و تأیید گرفتن از روحانیان مشروعیت لازم را کسب می‌کرد (لمبتون، ۱۳۷۵: ۳۶۰). پادشاهان قاجار نیز برای کسب مشروعیت سیاسی نیازمند جلب نظر مساعد علمای مذهبی و روحانیان بودند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۵۷). با این همه، در دوران قاجار، روحانیون از نظر وابستگی به حکومت به دو گروه تقسیم می‌شدند: گروه اول از مناصب رسمی برخوردار بودند و با دربار وابستگی داشتند و جزو طبقه حاکم به حساب می‌آمدند و گروه دوم روحانیونی بودند که منصب دولتی نداشتند و بیشتر به امور آموزشی می‌پرداختند. این گروه از روحانیون مردمی‌تر بودند و با بازاریان روابط و پیوندهایی داشتند (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۵۱-۵۰) و وابسته به مالیاتهای مذهبی و اعانات مردم، به ویژه بازرگانان بودند (بشیریه، ۱۳۷۹: ۲۴۱) و به علت اعتقادات مذهبی شدید مردم، نفوذ فراوانی در میان توده‌ها داشتند.

● ملاکان و زمینداران بزرگ: در دوران قاجاریه انواع اساسی زمینداری مانند املاک دولتی، تیولداری، مالکیت خصوصی، وقفی و مالکیت دهقانان خرده‌پا وجود داشت. در ایران قرن نوزدهم مالکیت زمین به عنوان یکی از منابع ارزشمند ثروت و اعتبار دارای اهمیت زیادی بود و زمینداران از قدرت سیاسی و اقتصادی خوبی برخوردار بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۸۹-۱۸۸)؛ هر چند از لحاظ حقوقی و نظری، پادشاهان قاجار هیچ‌گونه حقوق مستقلی برای زمینداران قائل نمی‌شدند و اگر قدرت لازم را داشتند، زمینهای آنها را مصادره می‌کردند، ولی به دلیل اتکا حکومت قاجار به مالیاتهای ارضی، نقش سیاسی گردآورندگان مالیات که زمینداران محلی و خوانین بودند، اهمیت زیادی داشت (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۸۹-۸۶).

● بازرگانان: در دوره قاجار بازاریان قدرتمندترین طبقه شهری، و تجار بزرگ در بازار دارای

موقعیتی خاص بودند و در رأس هرم قدرت، منزلت و ثروت قرار داشتند و در زندگی اجتماعی نقش مهمی ایفا می‌کردند. قدرت اجتماعی و اقتصادی بازرگانان در این دوران به حدی افزایش یافته بود که در اواخر سلطنت سلسله قاجار، بازرگانان به یکی از گروه‌های عمده نفوذ در سیاست کشور تبدیل و با افزایش ثروتشان در اثر رشد تجارت خارجی، بر قدرت سیاسی بالقوه‌شان نیز افزوده شده بود (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۰۰). در این دوران، سازمان‌های صنفی بازار نیز از نفوذ اجتماعی و استقلال نسبی از ساخت قدرت برخوردار بودند و رابطه بازاریان با علمای مذهبی قوی‌تر از روابطشان با دولت بود، ولی نظارت حکومت بر کار بازرگانان و اصناف بازار، همبستگی و ارتباط آنها را ممکن می‌ساخت و اعطای مقام‌های صوری به بازرگانان، نظیر مقام رئیس‌التجار یا ملک‌التجار از جانب شاه و القابی مانند ناظم‌التجار و امین‌التجار و تاجرباشی که به بازرگانان معتبر و مورد اعتماد شاه داده می‌شد، همه حاکی از این وابستگی بود. همچنین بازرگانان با رده بالای پیشه‌وران، استادکاران و رؤسای اصناف در ارتباط بودند. توسعه تجارت خارجی و افزایش نفوذ غرب در ایران موجب افزایش صادرات مواد خام از ایران به بازارهای خارجی شد که در نتیجه، گروه بازرگانی که به خارج گرایش داشتند، افزایش یافت و موجبات وابستگی خارجی این گروه از بازرگانان مهیا شد و اندیشه لیبرالیسم غربی به معنای دخالت نکردن دولت در اقتصاد و آزادی مالکیت خصوصی توجه آنها را به خود معطوف کرد. علاوه بر آن، ناسیونالیسم اقتصادی و فرهنگی نیز با منافع بازرگانان ایران همخوانی داشت و در مجموع، لیبرالیسم و ناسیونالیسم بازرگانان زمینه فکری فعالیت‌های سیاسی آنان را در جنبش‌های سیاسی و اقتصادی اوایل دوره مشروطیت تشکیل می‌داد (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۵۶-۱۵۵).

● سران ایلات و عشایر: پس از حمله مغول، عنصر جدیدی با عنوان ایلات در جامعه ایران به وجود آمد که در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بسیار تأثیرگذار بود. این عنصر جدید نه در ردیف شهرنشینان قرار می‌گرفت و نه جزو روستاییان بود، بلکه در پناه کوهستانها و در دل طبیعت حرکت می‌کرد و به شدت به حفظ عقاید و آداب و رسوم قومی خویش پایبند بود و با هرگونه نوآوری مخالفت ورزیده و در مقابل ایده‌ها و افکار جدید ایستادگی می‌کرد. زندگی ایلات در اطاعت کورکورانه نسبت به رئیس یا کلانتران ایل می‌گذشت و همه نیروهای روحی و

جسمی افراد ایل در اختیار رؤسا و سرکردگان ایل قرار داشت و هرگاه که لازم بود، این نیروی عظیم بسیج و سبب تحولات اجتماعی و سیاسی مهم می‌شد (شمیم، ۱۳۴۲: ۴). قبایل بر سر کسب قدرت و حکومت، نزاع و ستیز می‌کردند و گاهی نیز با هم متحد شده و نیروی عظیمی ایجاد کرده و سرزمینهای دیگری را فتح می‌کردند. تمرکز قدرت در دست یک یا چند نفر خان و رئیس ایل و تابعیت و اطاعت محض افراد ایل از آنها، پیوسته عامل خطری برای بسط و توسعه قدرت حکومت مرکزی بود و وحدت سیاسی و اجتماعی کشور را تهدید می‌کرد؛ اما اگر حکومت مرکزی آنها را به خدمتگزاری و فرمانبرداری از خود می‌کشاند، نیروی بسیار مفید آنها را به خدمت می‌گرفت و قادر بود برای مواجهه با هر قدرتی، این نیروی ذخیره را به کار گیرد (شمیم، ۱۳۴۲: ۴). در دوره قاجار، حکومت مرکزی با ایلات از طریق مالیات و سربازگیری رابطه داشت. مالیاتها را رؤسای قبایل و ایلات جمع‌آوری می‌کردند و دست آنها برای اضافه گرفتن از افراد ایل و نگهداری مابه‌التفاوت برای خودشان باز بود. در نتیجه، رؤسای قبایل از قدرت اقتصادی و اجتماعی عمده‌ای برخوردار بودند (قوران، ۱۳۷۸: ۲۰۸)؛ آنها معمولاً از تیولداران ایران به شمار می‌آمدند و رابطه نزدیکی با دولت مرکزی داشتند و با آنکه در چهارچوب قدرت دولتی محدود شده بودند، اما در محدوده خود از نوعی خودمختاری بهره‌مند بودند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۷۳-۷۲). خانها و رؤسای ایلات نماینده ایل خود بودند و در ارتباط با مأموران اداری و در برخوردهایی که میان عشایر با مردم یکجانشین پیش می‌آمد و همچنین در مقابل حکام ایالات یا دربار، از منافع ایل خود دفاع می‌کردند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۷).

● دیوانسالاران عالی‌رتبه: دیوانسالاران عالی‌رتبه از اقشار تشکیل‌دهنده طبقه حاکم ایران در دوران قاجار به شمار می‌رفتند. این افراد در مقامات و سطوح بالای دیوانسالاری قرار داشتند و بعضاً فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های غربی یا مدارس جدید و به سبک غربی ایران مانند دارالفنون بودند و در مجموع، هسته اولیه بوروکراسی مدرن ایران را تشکیل می‌دادند. در ۱۲۷۶ ه. ق ساختار دستگاه‌های دولتی ایران تغییراتی کرد و ادارات جدیدی تأسیس و برخی از ادارات نیز به وزارتخانه تبدیل شد و تحت سرپرستی دارالشورای دولتی قرار گرفت و میرزا جعفر مهندس‌باشی که در رأس دارالشورای دولتی قرار داشت، یکی از پنج محصل اعزامی به انگلستان

در دوره عباس میرزای نایب‌السلطنه بود (اجلالی، ۱۳۷۳: ۹۱). این قشر با گسترش سازمانهای دولتی جدید بیش از پیش اهمیت پیدا کرد. در سالهای بعد، همین مقامات بالای دیوانسالاری در اثر آشنایی با پیشرفتهای جهان غرب و شناخت کمبودهای جامعه ایران، تلاشهایی برای اصلاح سیاسی به عمل آوردند و با آنکه جزئی از طبقه حاکم به شمار می‌رفتند، برای از بین بردن استبداد و برقراری حکومت قانون کوشش کردند و نخستین اقدامات در این زمینه از جانب آنها صورت گرفت (لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۸۳).

عوامل پیوند دهنده گروههای مختلف طبقه حاکم

گروهها و اقشار گوناگونی که به عنوان تشکیل دهندگان طبقه حاکمه معرفی شدند، به هیچ‌وجه گروههای بسته‌ای نبودند، بلکه دو عامل مالکیت زمین و ازدواج آنها را با هم متحد می‌کرد. اعضای دیوانسالاری با خرید زمین، صاحب املاک وسیعی شده بودند و مردان شمشیر از طریق وراثت، پیوندهای خانوادگی، و به ویژه داشتن مقام ایالتی، املاک وسیعی را به دست آورده بودند. اغلب والی در ولایتی که حکمران شده بود، به طور دائمی مستقر می‌شد و خود و خانواده‌اش جزو زمینداران بزرگ محلی می‌شدند. تجار بزرگ نیز مایل بودند مازاد سرمایه خود را در خرید زمین به کار اندازند. به این ترتیب، سه گروه یادشده به هم نزدیک می‌شدند. علما نیز به دلیل اداره امور اوقاف و موقعیتشان به عنوان متولی املاک و اموال غیرمنقول، با کسانی که مالک زمین بودند یا آن را در اختیار داشتند، دارای منافع مشترکی بودند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۸۸).

عامل دومی که گروههای مختلف طبقه حاکم را با هم پیوند می‌داد، زناشویی بود. در تمام سطوح، پیوند زناشویی نقش مهمی در زندگی سیاسی داشت. شاه، حکام ایالات، رهبران قبایل و صاحب منصبان حکومت، دختران اعیان محلی را به حرملهایشان می‌بردند و دخترانشان را نیز به کسانی می‌دادند که برای امنیت خود به حمایت آنها احتیاج داشتند. علمای بزرگ و تجار نیز به همین ترتیب درصدد تثبیت موقعیت خود بودند و با پیوند زناشویی بر نفوذشان می‌افزودند. در نتیجه این تحرک اجتماعی، اختلاف بین اقشار مذکور کمتر از حد تصور بود. در انتهای قرن نوزدهم، حضور اعضای خاندان قاجار در تمام مشاغل و عرصه‌های زندگی مشاهده می‌شد و تا

پایان این قرن، ساختار اجتماعی ایران هنوز تغییر گسترده‌ای نیافته بود و همه در دنیای واحدی زندگی می‌کردند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۸۹-۲۸۸).

چرخش نخبگان حاکم قدیمی از ابتدای قرن نوزدهم تا دستیابی به مشروطیت

در ابتدای سلطنت آغامحمدخان قاجار، دربار وی شامل مجموعه کم‌جمعیتی بود که از شاه، اعتمادالدوله - صدراعظم وی - و عده بسیار معدودی نویسنده و منشی تشکیل شده بود و اعتمادالدوله به کمک فرزندان، برادران و برادرزادگانش امور مختلف کشور را اداره می‌کرد (شمیم، ۱۳۴۲: ۲۵۴). تمام مأموران حکومت کارگزاران شاه بودند و به اراده شاه ترفیع یا تنزیل مقام می‌یافتند و شاه تنها قوه اجرایی در کشور بود. مهمترین بخش حکومت با امور مالی و بودجه کشور سروکار داشت که مستوفی‌الممالک رئیس این بخش بود و پس از صدراعظم، مهم‌ترین مقام حکومتی به شمار می‌رفت. مستوفی‌الممالک و لشکرنویس دو کارگزار اصلی شاه بودند و آغامحمدخان به شخصه بر تشکیلات حکومتی نظارت داشت (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۴۱).

در دوران حکومت فتحعلی‌شاه، میرزا ابراهیم خان کلانتر شیرازی (اعتمادالدوله) همچنان مدتی صدراعظم باقی ماند، ولی در ۱۲۱۵ ه. ق مورد سوءظن فتحعلی شاه قرار گرفت و به قتل رسید و در همان روز، برادران و فرزندان او که در تهران و شهرستانها مصدر کارهای مهم بودند، به قتل رسیدند و به این ترتیب، چرخشی هدایت‌شده در نخبگان حکومتی اتفاق افتاد.*

فتحعلی شاه نیز به شخصه بر همه امور حکومت رهبری و نظارت داشت. در دوران سلطنت وی، تشکیلات دیوانی توسعه یافت (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۴۲) و در ضمن در دوران او به تدریج فرمانروایی و حکمرانی ایالات و ولایات ایران به پسرانش سپرده شد. همچنین به علت شورشیهای داخلی و جنگهای مرزی متعدد، نظامیان از اهمیت زیادی برخوردار بودند. تماس روزافزون ایران با کشورهای اروپایی سبب شده بود تا سفیرانی از ایران به این کشورها اعزام شوند.

* منظور از چرخش هدایت‌شده نخبگان حکومتی، جایگزینی نخبگان حکومتی برکنار شده با افراد دیگری از همان طبقه یا طبقات دیگر بود که به میل و انتخاب شاه صورت می‌گرفت. این وضعیت با چرخش طبیعی نخبگان، که به تدریج افراد از طبقات پایین‌تر جذب طبقه حاکم می‌شوند و همین‌طور با چرخش انقلابی نخبگان، که افرادی از طبقات غیرحاکم در مقیاس وسیعی جایگزین طبقه حاکم قبلی می‌شوند یا آنها را به‌طور کلی از سر راه خود برمی‌دارند، متفاوت است.

اختلافات مرزی هم موجبات اعزام نمایندگان به دربارهای ممالک همجوار را فراهم ساخته بود. در نتیجه این ارتباطات گسترده با کشورهای دیگر، فتحعلی شاه اداره‌ای را برای رسیدگی به امور مربوط به روابط خارجی ایران تأسیس کرد که بعدها این اداره تبدیل به وزارت دول خارجه شد. با شروع سلطنت محمد شاه، قائم مقام در پی خلماتی که برای قلع و قمع مدعیان سلطنت انجام داده بود، به مقام صدراعظمی محمد شاه رسید و از طرف وی همه امور کشوری و لشکری را عهده‌دار شد، ولی مدتی بعد، محمد شاه فرمان قتلش را صادر کرد. در روز قتل قائم مقام به امر شاه، فرزندان، بستگان و هوادارانش نیز در تهران و شهرستانها زندانی یا کشته شدند و ماجرای اعتمادالدوله در مورد قائم مقام و خاندان او نیز تکرار شد.

پس از قائم مقام، حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران شد و چند تن از رجال هوادار سیاست بریتانیا را به وزارت برگزید. به این ترتیب، دوباره چرخشی هدایت‌شده در نخبگان حاکم به وجود آمد. در ضمن ناآرامیهای منطقه خراسان به دلیل همجواری این ناحیه با افغانستان و تحریکات عوامل انگلیس، سبب تعویض مکرر حکام این منطقه شد. نکته دیگر اینکه، در مقایسه با دوره فتحعلی شاه، تعداد مأموریت‌های سفرا و نمایندگان ایران به کشورهای دیگر بالنسبه کم بود، زیرا پس از امضای معاهده تیلسیت بین فرانسه و روسیه، رقابت کشورهای روسیه، فرانسه و انگلیس در منطقه کاهش یافت و با پایان گرفتن جنگ‌های ایران و روسیه و امضای دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای، ثبات نسبی در منطقه حاکم شد. از وقایع مهم دوره حکومت محمد شاه یکی انتشار نخستین روزنامه در ایران بود که به دنبال آن تحولات فرهنگی و فکری مهمی در ایران آغاز شد و دیگری قیام‌های متعدد فرقه‌های مذهبی در نقاط مختلف ایران بود. این قیامها، ظهور زمینه‌های مختلف برای تحریکات و شروع جنبشهایی علیه وضعیت موجود و همچنین امکان ظهور نخبگان جدید در درون طبقات غیرحاکم را نشان می‌داد.

پس از درگذشت محمد شاه، ناصرالدین میرزای ولیعهد به سلطنت رسید. آغاز سلطنت او هم با تشنجهای سیاسی، قیامها و شورشهای متعدد همراه بود، ولی با کمک میرزا تقی‌خان امیرکبیر آرامش در کشور برقرار شد. میرزا تقی‌خان به دلیل کفایتی که در بر تخت نشاندن ناصرالدین شاه از خود نشان داد، به صدارت برگزیده شد و اقدامات اصلاحی مهمی را آغاز کرد، ولی او نیز پس از مدتی به قتل رسید و میرزا آقاخان نوری صدراعظم شد. با برکنار کردن میرزا

آقاخان نوری، ناصرالدین شاه به تقلید از پادشاهان اروپا زمام کارها را به دست گرفت و چند وزارتخانه مانند وزارت داخله، جنگ، مالیه، علوم و وظایف برپا کرد. ناصرالدین شاه در ۱۲۸۱ هـ. ق بار دیگر صدراعظمی انتخاب و این مقام را به میرزا محمدخان قاجار واگذار کرد (بیانی، ۱۳۷۵: ۱۶). در ۱۲۸۷ هـ. ق، در زمان سفر ناصرالدین شاه به عتبات، میرزا یوسف مستوفی‌الممالک در غیبت شاه به همه امور مملکت رسیدگی می‌کرد. بعد از این سفر، میرزا حسین خان سپهسالار به صدارت رسید و پس از برکناری سپهسالار از صدارت، میرزا یوسف مستوفی‌الممالک صدراعظم ایران شد و با مرگ او، میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان به صدارت منصوب شد.

در دوره حکومت طولانی ناصرالدین شاه، نتایج و آثار تماس مستمر ایرانیان با فرهنگ غرب به تدریج آشکار شد. علاوه بر آن، سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا، او را متوجه این مسئله کرد که اشکال کهنه حکومت دیگر با جریان زمان مطابقت ندارد (شمیم، ۱۳۴۲: ۱۴۰)، برای همین چندین وزارتخانه تأسیس کرد که وزرای آنها وظایفی مستقل از یکدیگر داشتند و هنگام لزوم به شاه مراجعه می‌کردند. برای رسیدگی به موارد مهم، شورای وزیران تشکیل می‌شد و تمام احکام باید به امضای شاه می‌رسید (مستوفی، ۱۳۲۴: ۱۱۹).

ریاست شورای وزیران به میرزا جعفرخان مشیرالدوله سپرده شده بود. پس از آن، تعداد وزارتخانه‌ها مرتب تغییر می‌کرد. در ۱۲۷۶ هـ. ق مجلسی به نام مصلحت‌خانه دایر شد که اعضای آن بیشتر از شورای وزیران بودند و مستوفیان و مقامات مهم دیگر و برخی از روحانیان نیز در آن شرکت داشتند و وظیفه آنها، مذاکره درباره تصمیماتی بود که شاه قبلاً اتخاذ کرده بود. در ۱۲۸۸ شورای عالی به نام دارالشورای کبرای دولتی تشکیل شد. این مجلس صرفاً هیئتی مشورتی بود و تعداد اعضای آن به میل و اراده شاه تغییر می‌کرد. در سال ۱۳۰۰، ۲۳ تن از وزیران، شاهزادگان، حکمرانان درجه اول (که همه از شاهزادگان بودند) و رجال و اعیان اعضای دارالشورا را تشکیل می‌دادند و درباره مسائل و امور مملکتی (غیر از مسئله خزانه مخصوص سلطنت و هزینه‌های دربار) گفتگو می‌کردند (شمیم، ۱۳۴۲: ۱۴۲). در این مجلس نیز تنها درباره اجرای اموری که دستور آنها از طرف شخص شاه صادر می‌گردید، مشورت می‌شد. بررسی وضعیت چرخش نخبگان حاکم در دوره ناصرالدین شاه نشان می‌دهد که در زمان این پادشاه نیز

مانند شاهان قبلی سلسله قاجار، صدراعظمها از خدمتگزاران درباری مورد اعتماد و وفادار شاه به شمار می‌رفتند و خدمات آنها پیش از رسیدن به مقام صدارت، عامل اصلی انتخاب آنها بود. علاوه بر این موضوع، در متون تاریخی به مواردی از تأثیر اعمال نظر سفارتخانه‌های روس و انگلیس در انتخاب صدراعظمهای این دوره برمی‌خوریم. برای همین، انتخاب وزرای امور خارجه نیز از حساسیت زیادی برخوردار بود. مسئله دیگر، تغییر پی در پی تعداد وزارتخانه‌ها و تأسیس وزارتخانه‌های جدید یا ادغام چند وزارتخانه در یک وزارتخانه بود. به نظر می‌رسد که نبود تجربه کافی درباره داشتن هیئت دولت سبب شده بود که ناصرالدین شاه و صدراعظمهای او برای اداره بهتر امور کشور به روش آزمایش و خطا متوسل شوند. نکته دیگر، جابه‌جا شدن افراد در مناصب و مقامهای مهم دولتی بود؛ به طوری که بررسی اسامی نخبگان حاکم نشان می‌دهد که فرد در طول خدمات دولتی خود، می‌توانسته سفیر یا وزیر یا حاکم یکی از ولایات یا سردار و فرمانده نظامی باشد یا در وزارتخانه‌ای در زمانهای مختلف، به تناوب و چندین بار متصدی مقام وزارت شود یا آنکه در زمانهای مختلف، در وزارتخانه‌های متفاوت منصب وزارت را عهده‌دار باشد. بیشتر مشاغل و مناصب نیز در خانواده‌های متعلق به طبقه حاکمه موروثی بود و حتی عناوین و القاب از پدر به فرزند به ارث می‌رسید. در ضمن خویشاوندی یا آشنایی با یکی از افراد صاحب مقام، خود عاملی برای دستیابی به مقامات بالا بود. از مطالعات به عمل آمده می‌توان نتیجه گرفت که در دوره ناصرالدین شاه نیز چرخش نخبگان در طبقه حاکم به صورت محدود و هدایت‌شده بوده و با آنکه به تقلید از شیوه‌های حکومت در کشورهای غربی، در این دوره هیئت وزیران تشکیل می‌شد، ولی وزرا و دیگر رجال طبقه حاکم از میان افرادی انتخاب می‌شدند که یا با خاندان سلطنتی وابستگی‌های سببی یا نسبی داشتند یا سوابق خدمتگزاری و مراتب وفاداری خود یا پدرانشان، اسباب انتخاب آنها را برای تصدی مقامات بالا فراهم می‌کرد.

مظفرالدین شاه در آغاز حکومت، رجال سابق را همچنان بر سر کارهای دولتی باقی گذاشت (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۲۱۶)، ولی پس از چندی، اعضای کابینه وزرای مستقل را انتخاب کرد. میرزا علی‌خان امین‌الدوله ریاست مجلس ورزا را عهده‌دار شد و پس از استعفای او، امین‌السلطان صدراعظم و با عزل او، عین‌الدوله به صدارت منصوب شد. در دوران صدارت عین‌الدوله، درگیری آزادیخواهان با حکومت ایران آغاز شد. شاه به آزادیخواهان وعده افتتاح

عدالتخانه داد، ولی عین‌الدوله از این کار ظفره رفت تا آنکه اعتراضها ابعاد وسیع‌تری یافت و عین‌الدوله ناچار به استعفا و به دنبال آن، فرمان مشروطیت صادر شد. در این زمان، در طبقه حاکم افرادی وجود داشتند که با آزادیخواهان و انقلابیون مشروطه‌طلب همفکر بودند و در ائتلاف با آنها، اقداماتی کردند. این افراد به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای در زمره روشنفکران زمان خود بوده و به‌طور باطنی با نظام استبدادی مخالفت می‌ورزیدند؛ و دسته دیگر برای حفظ موقعیت و مقام یا منافع و داراییهایشان با انقلابیون هم رأی و همگام شده بودند. به این ترتیب، گروهی از نخبگان حاکم قدیمی توانستند پایگاه خود را پس از صدور فرمان مشروطیت نیز با تصدی مقامهای مهم دولتی حفظ کنند. با این حال، مهم‌ترین و اصیل‌ترین مرحله چرخش نخبگان در دوره حکومت سلسله قاجار، در زمان مظفرالدین شاه اتفاق افتاد و برای نخستین بار نخبگان جدیدی به عنوان نمایندگان مجلس شورای ملی به‌طور رسمی در طبقه حاکم کشور پذیرفته شدند. این نخبگان جدید که نمایندگان اصناف و اقشار مختلف جامعه بودند، در اداره امور مشارکت و به حدی قدرت پیدا کردند که توانستند اقتدار شاه و طبقه حاکم را محدود کنند. البته نخبگان حاکم قدیمی در این دوره نیز با همان روال گذشته برای تصدی مقامهای عالی دولتی نظیر وزارت و سفارت و حتی نمایندگی مجلس، با یکدیگر رقابت کرده و جابه‌جا می‌شدند، ولی بیشتر نمایندگان مجلس اول در زمره نخبگان جدید بودند. به این ترتیب، با تشکیل اولین دوره مجلس شورای ملی، برای نخستین بار چرخش شایان توجهی در نخبگان حاکم در دوره قاجار اتفاق افتاد و نخبگان جدیدی وارد صحنه سیاست ایران شدند، هرچند پادشاه بعدی و طرفداران استبداد به مقابله با این مجلس پرداختند و در دوره محمدعلی شاه با تعطیل شدن مجلس اول، چرخش نخبگان حرکتی در جهت عکس دوره مظفرالدین شاه پیدا کرد و عوامل استبداد، نخبگان جدید را از میان خود طرد و یا قلع و قمع کردند، اما مردم در نقاط مختلف کشور، به حمایت از نظام مشروطه، پی در پی شورش کرده و عاقبت نیز در ۲۶ تیر ۱۲۸۸ ه. ش، محمدعلی شاه از سلطنت برکنار شد و نخبگان جدید تمامی اختیارات کشور را به دست گرفتند و کمی بعد، فرمان تشکیل دوره دوم مجلس شورای ملی هم صادر شد، ولی در این زمان هم چرخش کامل و تمام‌عیار نخبگان اتفاق نیفتاد.

به‌طورکلی در تحلیلی تاریخی می‌توان گفت که در تمام طول زمامداری سلسله قاجار، قبل از

صدور فرمان مشروطیت، الگوی چرخش نخبگان در ایران مطابق با وضعیتی بوده که در این تحقیق آن را «چرخش هدایت‌شده نخبگان حکومتی» نامیده‌ایم. منظور از چرخش هدایت‌شده نخبگان، جایگزینی نخبگان حکومتی برکنارشده با افراد دیگری از همان طبقه یا طبقات دیگر بوده که به میل شاه صورت گرفته و این وضعیت با چرخش نخبگان در حالت طبیعی که به تدریج افراد از طبقات پایین‌تر جذب طبقه حاکم می‌شوند و همین‌طور با چرخش انقلابی نخبگان که افرادی از طبقات غیرحاکم در مقیاس وسیعی جایگزین طبقه حاکم قبلی می‌شوند یا آنها را به‌طورکلی از سر راه خود بر می‌دارند، متفاوت بوده است. در ضمن با توجه به اینکه در دوره قاجار مناصب عالی حکومتی، لشکری و کشوری در انحصار خانواده‌های بزرگ بوده و با در نظر گرفتن تمایلی که برای تصاحب موروثی مقامها در ایران آن روزگار وجود داشت، با مرگ یا انتقال کارگزاری عالی‌رتبه، حتی اگر پسر او هنوز صغیر بود، مقام او اغلب به پسرش واگذار می‌شد (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۴۴-۱۴۳).

تا اینجا درباره طبقه حاکم ایران، اقشار تشکیل دهنده آن در دوره قاجار و چرخش نخبگان در آن صحبت شد، اما درباره طبقات غیرحاکم که تمامی فشار دستگاه بیدادگری و استبداد را تحمل می‌کردند، حرف چندانی به میان نیامد. باید گفته شود که پیش از تحولات اجتماعی قرن نوزدهم، عامه مردم از نعمت دانش بی‌بهره بودند و کاملاً در اختیار طبقه حاکم بودند و از زمامداران کشور و روحانیون وابسته به حکومت، کورکورانه اطاعت می‌کردند و با هر دو طبقه حاکم و غیرحاکم در حفظ بساط استبداد و کهنه‌پرستی و خرافات همکاری می‌کردند و بر ضد هر نوع تجددخواهی و آزادی‌طلبی هم‌داستان بودند. در کشوری که در ابتدای قرن نوزدهم بیش از یک درصد مردمانش سواد خواندن و نوشتن نداشتند و مراکز قدرتش در دست جباران و مخالفان آزادی و اصلاحات اجتماعی بود و طبقه حاکم بر روح و جان مردمش سلطه کامل داشت، شاید بیش از چند نفری یافت نمی‌شد که از تحصیلات عالی بهره‌مند و از تاریخ گذشته دنیا و تحولات و انقلابات بزرگ جهان اطلاع و آگاهی داشته باشند. عده آزادیخواهان و مؤمنان به اصول حکومت ملی انگشت شمار بود. کشور با دیوار آهنین استبداد از دنیای متمدن جدا شده بود و مردم از فرهنگ و تمدن نوین عالم به کلی بی‌بهره و بی‌اطلاع بودند. چنین ملتی، بدون پیدایی علل و موجبات و پیشامدهای فوق‌العاده، ممکن نبود بتواند به‌طور ناگهانی و

غیرمنتظره قد علم کند و دستگاه استبداد کهن را در هم بپیچد و بساط نوینی بر روی کار آورد (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۷۹-۷۸).

آغاز وضعیت فقدان تعادل در نظام قدیم

دو دسته عوامل داخلی و خارجی سبب فقدان تعادل در نظام اجتماعی ایران شدند: «عوامل خارجی تغییرات»، آن دسته عواملی بودند که منشأ آنها بیرون از مرزهای کشور بود و خود به دو دسته عوامل خارجی تغییر در محیط و عوامل خارجی تغییر در ارزشها تقسیم می‌شد. «عوامل داخلی تغییرات»، در واقع تلاشهایی بود برای هماهنگی با وضعیت جدید. به عبارت دیگر، واکنشهایی بود که جامعه ایران به شرایط جدید جهانی و فشارهای ناشی از آن نشان می‌داد و شامل عوامل داخلی تغییر در محیط و عوامل داخلی تغییر در ارزشها می‌شد.

عوامل خارجی تغییر در محیط

● نفوذ غرب: آغاز قرن نوزدهم همزمان با مهم‌ترین وقایع تاریخ ایران و جهان بود. به قدرت رسیدن ناپلئون اول و فتوحات وی در اروپا پس از پیروزی انقلاب فرانسه و تمایل بسیار زیاد فرانسه برای غلبه بر رقیب سیاسی اش انگلستان، توجه کشورهای اروپایی را به ایران جلب کرد. موقعیت جغرافیایی ایران و مجاورت این کشور با هندوستان، سبب شد تا ایران بیش از دیگر کشورها مورد توجه انگلستان باشد (شمیم، ۱۳۴۲: ۳۸-۳۷).

از سوی دیگر، روسیه برای دستیابی به دریای آزاد از راه قفقازیه و ترکستان غربی یا از طریق آسیای صغیر کوشش می‌کرد. چون قفقازیه جزئی از ایران بود، خواه ناخواه موجب بروز جنگ بین ایران و روسیه شد. در این زمان، برقراری روابط میان دو کشور انگلیس و فرانسه با دربار فتحعلی شاه آغاز شد و فتحعلی شاه که می‌خواست برای دفع سپاه روسیه از مرزهای قفقاز متحدی پیدا کند، سیاست مثبتی را در برابر پیشنهادهای هر دو کشور در پیش گرفت و دولت ایران برای همکاری نظامی با فرانسه، قراردادی منعقد کرد و هیئتی فرانسوی برای تربیت سپاه جدید ایران در تهران و آذربایجان شروع به کار کرد و در اصفهان نیز کارخانه توپ‌ریزی تأسیس شد (بینا، ۱۳۴۲: ۱۲۳).

کشمکشهای نظامی ایران و روسیه تزاری که برای مدت طولانی ادامه داشت، منجر به انعقاد دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای و نفوذ سیاسی روسیه در ایران شد، ضمن اینکه بخشهایی از سرزمین ایران از جمله بخش عمده‌ای از قفقاز، ایروان، نخجوان و بخشی از دشت مغان به روسیه واگذار شد. به علاوه، امتیازات بسیار دیگری هم به روسیه و اتباع این کشور داده شد. رویارویی ایران با انگلستان نیز سبب جدا شدن ترکمنستان، هرات و قسمتی از سیستان و بلوچستان از قلمرو ایران شد. در نتیجه، تغییرات محیطی بسیار ناگواری برای مردم ایران به وجود آمد که از لحاظ ارزشی نیز پذیرش آن دشوار بود و موجب نارضایتیهای شد، زیرا علمای مذهبی و مردم مسلمان ایران نمی‌توانستند سلطه غیر مسلمانان را بر هموطنان مسلمانان که ساکن قسمتهای از دست رفته ایران بودند، بپذیرند (آوری، ۱۳۶۳: ۱۱۳).

آنچه در جامعه ایران در نتیجه این کشمکشها و برخوردها به وقوع پیوست، آشنایی با مظاهر تمدن غرب و مقایسه وضعیت اجتماعی، فرهنگی، نظامی، سیاسی و اقتصادی ایران با کشورهای مترقی غربی بود که در اثر آن، نیازهای مبرم جامعه ایران آشکار و مشخص شد و عصر جدید، تحت فشارهای مختلفی که از بیرون به ایران وارد می‌آمد، آغاز شد.

● ورود صنایع و جِزَف جدید: در قرن نوزدهم، صنایع کارگاهی ایران رو به انحطاط گذاشت و واردات پارچه سبب زوال صنعت نساجی شد و با از بین رفتن این صنعت، اصناف وابسته به آن نیز بیکار شدند که گروهی از آنها در جستجوی کار، به روسیه مهاجرت کردند، و بخشی از آنها، جزو طبقه حاشیه شهری شدند (فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۱). در واکنش به این وضع، کارگاههای بزرگ کارخانه‌مانندی ایجاد شد که هنوز چندان ماشینی نشده بودند و از مهارت صنعتگران و پیشه‌وران استفاده می‌کردند. قالی‌بافی تنها صنعتی بود که توانست ادامه پیدا کند و با پیدایی کارگاههای بزرگ فرش‌بافی، صادرات فرش افزایش یافت. در این دوران کارخانه‌های کوچک سرمایه‌داران خصوصی و حکومت هم که اواسط قرن نوزدهم تأسیس شده بودند، به جز صنایع تسلیحاتی، همه ضرر می‌دادند و اغلب بر اثر رقابت مستقیم خارجی‌ان و ارزان‌تر بودن کالاهای وارداتی، موفق به ادامه کار نشدند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۹۹-۱۹۶). بزرگ‌ترین شرکتهای صنعتی در ایران، شرکت نفت انگلیس و ایران با ۷ تا ۸ هزار کارگر و شرکت شیلات دریای خزر متعلق به

روسیه با ۴ تا ۵ هزار کارگر بودند. علاوه بر اینها، خارجیان ۴۱ کارخانه جدید و کارگاه بزرگ ایجاد کردند که ۱۱۳۲ نفر کارگر در آنها مشغول کار بودند (اشرف، ۱۳۵۹: ۶۶-۶۵).

روسها و آلمانها صنایع دیگری نیز تأسیس کرده بودند و با در نظر گرفتن کنترلی که خارجیان بر بخش اعظم صنایع ایران داشتند، می‌توان گفت که طبقه کارگر ایرانی، به رغم شمار اندکش در این دوره، قبل از طبقه سرمایه‌دار کشور شکل گرفت (فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۲).

تأثیر عوامل خارجی بر محیط اجتماعی ایران برخی از پیامدها را به دنبال داشت از جمله در نیمه دوم قرن نوزدهم، کشاورزان ایران نیز به پیشرفتهای اقتصادی در کشورهای دیگر وابستگی پیدا کردند و کشاورزی تجاری از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شد و در پایان قرن نوزدهم، تولیدات کشاورزی نسبت به وضعی که در نیمه اول قرن داشت، متنوع‌تر شده و افزایش یافته بود و درآمد نقدی نیز نسبت به قبل، سهم عمده‌ای از کل درآمد کشاورزی را تشکیل می‌داد. زمینهای بیشتری زیر کشت رفت و تجار، زمینداران و ثروتمندان بیشتر در بخش تولید کشاورزی سرمایه‌گذاری کردند. (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۸۰). تأثیر کشاورزی تجاری بر تولیدات کشاورزی موجب شد تا زارع ایرانی به مدار اقتصاد جهانی کشیده شود و عرضه محصولات غذایی به بازارهای محلی کاهش یافته و نیاز به واردات این‌گونه محصولات افزایش یابد (فوران، ۱۳۷۸: ۱۸۷). ساختار اجتماعی ایران نیز از آغاز قرن نوزدهم به تدریج دچار تغییرات کمی و کیفی شد. از لحاظ کمی، نسبت جمعیت عشایری به جمعیت شهری کاهش یافت و جمعیت شهری تقریباً دو برابر شد و از لحاظ کیفی، بخش سرمایه‌داری کوچکی به وجود آمد که به اقشار مسلط جامعه اضافه شد. اقشار کارگر هم، اگرچه تعداد آنها هنوز اندک بود، اما به تدریج شکل گرفتند (فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۲). گروهی از روشنفکران نیز که جزو اقشار متوسط و دارای منزلتی مشابه با علمای مرتبط با بازار به شمار می‌آمدند، پدیدار شدند. البته ساختار سیاسی و اجتماعی ایران در دوران حکومت استبدادی قاجار به گونه‌ای بود که به‌رغم وجود اقشار و گروههای مختلف، همه افراد جامعه از نظر قدرت در مقابل شخص شاه در وضعیت یکسانی قرار داشتند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۰۲) و اقشار طبقه حاکم اگرچه بر قشرهای پایین‌تر جامعه مسلط بودند، ولی موقعیت اجتماعی آنها به علت نبود قانونی که امنیت و ثبات وضعیت آنها را تأمین کند، متزلزل بود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۲۹-۱۲۸).

طبقات غیرحاکم نیز از اقشار مختلفی تشکیل شده که عبارت بودند از:

۱. طبقه متوسط شهرنشین که خود به سه قشر تقسیم می‌شد:
الف) تجار و پیشه‌وران سنتی و اصناف و بازاریان متوسط (کسبه) و بخشی از روحانیت.
ب) دیوانسالاران سنتی.
پ) بوروکراتهای تحصیلکرده یا طبقه متوسط جدید.
 ۲. طبقه کارگر که شامل کارگران شهری صنعتی ماهر و نیمه‌ماهر و کارگران روزمزد روستایی (فصلی) بوده که در این دوران به تدریج گسترش می‌یافتند.
 ۳. اقشار پایین شهری شامل کارگران روزمزد بازار، شاگردان، پادوهای بازار و فروشندگان دوره‌گرد.
 ۴. دهقانان و عشایر که اکثریت افراد جامعه ایران را تشکیل می‌دادند.
 ۵. اقشار پایین زراعی که شامل دهقانان و کارگران زراعی فاقد زمین و عشایر بدون دام بودند (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۵۴-۱۵۳).
- دو گروه اخیر نوپدید نبودند، ولی آنها هم تحت تأثیر تحولات اجتماعی ناشی از نفوذ غرب قرار گرفتند.
- ناآرامیهای محدود و منطقه‌ای هم در پی مشکلات اجتماعی و اقتصادی متعدد ناشی از نفوذ فزاینده خارجیها و افزایش آگاهیهای اجتماعی مردم در حال گسترش بود و با شکست تلاشهای اصلاح‌طلبانه دولت، به تدریج زمینه‌های لازم برای بسیج نیروهای مردمی برای تحول اجتماعی گسترده فراهم می‌شد، ولی دامنه این‌گونه شورشها به شهر یا منطقه‌ای خاص محدود می‌شد. یکی از حوادث مهم این دوران، قتل گریبایدوف و دیگری، جنبش تنباکو بود که شصت سال بعد اتفاق افتاد.

عوامل خارجی تغییر در ارزشها

- گسترش اندیشه‌ها و مکاتب جدید غربی در ایران: از زمان عباس میرزای نایب السلطنه به تدریج مقدمات انتقال و انتشار افکار جدید و فلسفه‌های آزادیخواهانه به ایران آغاز شد

(مددپور، ۱۳۷۳: ۹۳). در سالهای بعد، مواردی نظیر اعزام دانشجویان به منظور تربیت نیروی متخصص در رشته‌های مختلف علمی و فنی، تأسیس چاپخانه‌هایی برای انتشار کتب یا اعزام سفرا و نمایندگان سیاسی به اروپا و امکان سفر افراد متمدن و بازرگانان به منظور صدور کالا و تأسیس شرکتهای تجاری در کشورهای اروپایی، زمینه بالنسبه مناسبی برای برخورد ایرانیان با تمدن و اندیشه‌های غربی و اقتباس آنها فراهم آورد و ترجمه آثار و متون مختلف اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی به زبان فارسی، ایرانیان را با مکاتب متفکران قرن هیجدهم فرانسه و لیبرالیسم انگلیسی آشنا کرد و آثار مربوط به فلسفه پوزیتیویسم آگوست کنت و مکتب اصالت فرد و خردگرایی فرانسوی و سوسیالیسم و ناسیونالیسم و کتب مربوط به انقلاب فرانسه و دیگر نهضتهای آزادیخواهی اروپا سبب پیدایی و نشر افکار و عقاید ترقیخواهانه در ایران شد. این روند به تدریج قشر کوچکی از روشنفکران را پدید آورد که بر برابری در حقوق فردی و آزادیخواهی در کسب و کار و تجارت و آموزش جدید و انتقادی بر مبنای روشنگری علمی، دینی و ادبی تأکید می‌کردند و خواهان قانون اساسی، مجلس و مشروطیت بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۲۸۸).

● تأثیر تحولات اجتماعی، سیاسی و فکری کشورهای دیگر بر ایران: تحولات اجتماعی و جنبشهایی که در بسیاری از نقاط جهان، به‌خصوص در غرب، آغاز شده بود، یکی دیگر از عواملی بود که بر تحولات اجتماعی و سیاسی ایران تأثیر گذاشت. جنبشهای مشروطه‌خواهی، ملی‌گرایی و استقلال‌جویی در اروپای نیمه دوم قرن نوزدهم، به اوج خود رسیده و ملت‌های مختلفی را درگیر کرده بود (کسرابی، ۱۳۷۹: ۲۵۷). انقلابات روسیه نیز که بیش از یک قرن قبل از پیدایی مشروطیت ایران آغاز شده بود، با افتتاح مجلس دومای روسیه به نتیجه رسید که خبر این پیروزیها، آزادیخواهان ایران را برای تحول اجتماعی تشویق و دلگرم می‌کرد (ملکزاده، ۱۳۷۳: ۸۷-۸۶).

● اقتباس از شیوه‌های حکومت اروپایی: با انتشار افکار و عقاید اجتماعی و سیاسی جدید در ایران به تدریج در میان روشنفکران این اندیشه رواج پیدا کرد که دلیل پیشرفت کشورهای غربی، حکومت‌های سازمان‌یافته و منظم و پاسخگوست که تنها در صورتی دستیابی به آن ممکن

است که دولت و حکومت پایه در قانون داشته باشند. در این مرحله بود که اصلاح‌طلبان تقاضای بنیادینی مانند از بین رفتن حکومت خودکامه و برقراری حکومت مبتنی بر قانون را مطرح ساختند، زیرا دولت خودکامه ایران از هیچ‌گونه قانون یا قرارداد یا عرف و سنت پایدار و تضمین‌شده‌ای که اعمال قدرت را محدود سازد، پیروی نمی‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۹۲).

همچنین به دلیل وجود نظام استبدادی پاتریمونیال و مالکیت انحصاری دولت مرکزی بر زمینهای کشاورزی و نیز ناامنی و شکنندگی مالکیت سرمایه تجاری، هیچ‌کس در مورد هیچ چیز احساس اطمینان نمی‌کرد و برای همین حکومت مطلوب اصلاح‌طلبان، حکومت قانون بود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۲۶).

در این جریان، دموکراسی و حکومت از طریق نمایندگان نیز مطرح شد و حکومت مشروطه که حاصل مشاهدات دقیق اشراف و مقامات اصلاح‌طلب ایرانی از نظامهای اروپایی بود و پایه در قانون داشت، تقاضا شد. تأثیرپذیری جامعه ایران از نیروهایی که از خارج ایران نشأت می‌گرفت حتی به دولت قاجار نیز کشیده شد، به طوری که نهادهایش بر اثر روابط جدید با غرب و جامعه مدنی تضعیف یا متروک شد و نهادهای جدید و نوپایی به تقلید از غرب در آن بنیاد نهاده شد (فوران، ۱۳۷۸: ۱۷۱).

● مؤسسات جدید آموزشی و تأثیر فکری آنها: در ابتدای سلطنت سلسله قاجار، بیشتر مردم ایران بی‌سواد بودند و باسوادان نیز در حدود خواندن و نوشتن و حساب کردن می‌آموختند و امر آموزش به شیوه سنتی و در مکتب‌خانه‌ها انجام می‌گرفت و در کنترل روحانیت بود. در ۱۳۰۵ ه. ق نخستین مدرسه به سبک غربی به همت حاج میرزا حسن رشیدی در تبریز دایر و روش جدید تعلیم و تربیت در آن اجرا شد. پس از آن، مراکز نوین آموزشی در شهرهای بزرگ ایران دایر شدند و تا سال ۱۲۸۵ ه. ش کمتر شهری بود که در آن یک یا دو دبستان دایر نشده باشد. دارالفنون بزرگ‌ترین مرکز علمی کشور نیز در دوره ناصرالدین شاه تأسیس و اساتید اروپایی برای تدریس در آن به ایران دعوت شدند. مدارس دیگری هم مانند مدرسه نظامی، مدرسه زبانها، مدرسه کشاورزی و مدرسه علوم سیاسی به تدریج تأسیس شدند. با ایجاد این مؤسسات فرهنگی به سبک مدرن در ایران، قشر تحصیلکرده گسترش پیدا کرد. مدارس خارجی متعددی هم در ایران

تأسیس شد که ایرانیان را با فرهنگ جدید اروپا آشنا و به تجددخواهی متمایل می‌کرد.

● سفرهای خارجی: مسافرت‌های ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار به اروپا و دایر شدن سفارتخانه‌های دائمی ایران در لندن، پاریس، پترزبورگ، وین و برلین و مراده اعیان و اشراف و بازرگانان با اروپا، به خصوص از آغاز سلطنت مظفرالدین شاه به بعد، همگی در انتشار آداب و رسوم و تمدن و فرهنگ جدید اروپا در ایران مؤثر بودند (راوندی، ۱۳۶۴: ۹۴).

سفرهای فرزندان طبقات مرفه برای تحصیل به خارج از کشور و اعزام دانشجو به خارج به دست دولت از عوامل دیگر مؤثر در اقتباس فرهنگ، علوم، فنون و اندیشه‌های غربی از سوی ایرانیان بود. تجار ایرانی مقیم خارج هم اخبار ترقیات کشورهای دیگر را به ایران انتقال می‌دادند و هم اندیشه‌های آزادیخواهانه را به ارمغان می‌آوردند.

● تأسیس فراموشخانه در ایران: نخستین جمعیت سیاسی ایران و اولین گروه تشکیل یافته که قبل از اعلام مشروطیت در ایران تأسیس شد، جمعیت فراماسون یا انجمن فراموشخانه بود. هدف اصلی از تأسیس این انجمن، آشنا ساختن رجال و درباریان و سپس توده مردم با اصول آزادیخواهی بود و میرزا ملکم خان، مؤسس آن، قصد داشت با فراموشخانه، تمدن جدید را به مردم بشناساند و با تبلیغ آزادی و حمایت از برقراری حکومت مشروطه و دفاع از حقوق فردی برای ایجاد تغییرات اساسی در رژیم ایران کوشش کند و البته تاحدودی هم موفق شد، ولی پس از چندی، مخالفانش موجبات تعطیل فراموشخانه را فراهم کردند. با این حال فراموشخانه یا سازمان فراماسونری ایران نقش مؤثری در دگرگونی‌های ایران داشت و بسیاری از سران مشروطه‌خواه عضو فراموشخانه بودند (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۸۹).

عوامل داخلی تغییر در محیط

● تغییرات جمعیتی: صاحب‌نظران درباره جمعیت ایران در قرن نوزدهم هم عقیده نیستند و به دلیل وجود ایل‌نشینان که رقم عمده‌ای از جمعیت ایران را در این دوره تشکیل می‌دادند و همچنین از دست رفتن مناطقی مانند قفقاز و گرجستان که جمعیتی حدود یک میلیون نفر داشتند، نوسان زیادی در برآوردهای جمعیتی مشاهده می‌شود. در مجموع، اعتقاد بر این است

که جمعیت ایران در این دوره افزایش یافته، ولی این افزایش با نرخ یکنواختی صورت نگرفته، بلکه در دوره‌های رونق اقتصادی زاد و ولد افزایش داشته و در روزگار قحطی و شیوع بیماری‌های کشنده، جمعیت کاهش یافته است. وقوع قحطیهایی به صورت ادواری و مکرر، مرگ و میر زیادی در پی داشت (فوران، ۱۳۷۸: ۱۸۴). در ضمن افزایش توجه نظام زمینداری ایران به محصولات پولی و روی آوردن کشاورزان به کشت این‌گونه محصولات سبب تولید کمتر اقلام غذایی اساسی بود و در دوره‌های خشکسالی مشکلات بیشتری را برای مردم به وجود می‌آورد. مهاجرت بخشی از کارگران ایران به سرزمینهای عثمانی، بین‌النهرین، قفقاز و روسیه هم عامل مؤثر دیگری در نوسان جمعیت بود. گروهی از کارگرانی که به روسیه رفتند، مقیم آن کشور شدند و گروه دیگر، هر ساله برای کار به روسیه می‌رفتند، ولی اقامت دائم نداشتند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۷۵).

جمعیت شهرنشین ایران از آغاز قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم از ۱۰ درصد به ۲۵ درصد کل جمعیت کشور رسید و جمعیت روستانشین و کشاورز ایران در طی این مدت ثابت برآورده شد، ولی درصد جمعیت کوچ‌نشین به کل جمعیت ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم از ۵۰ درصد به ۲۵ درصد رسیده است (فوران، ۱۳۷۸: ۱۸۵-۱۸۴).

در مجموع می‌توان گفت کل جمعیت ایران در تمام دوران قاجار از حدود ۱۰ میلیون نفر بیشتر نشده است (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۸۳۸).

کرزن جمعیت ایران را در نیمه دوم قرن نوزدهم ۹ میلیون نفر تخمین زده (کرزن، ۱۳۶۲: ۵۹۰) و از قول رالینسن نیز در سال ۱۸۵۰ م، جمعیت ایران را ۱۰ میلیون نفر ذکر نموده است (کرزن، ۱۳۶۲: ۵۸۷). ارقامی که نویسندگان دیگر در مورد جمعیت ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم نوشته‌اند، بین ۵ تا ۱۰ میلیون نفر است.

عوامل داخلی تغییر در ارزشها

● تشکلهای و انجمنهای سیاسی و اجتماعی در سالهای قبل و بعد از مشروطیت: با گسترش عقاید اصلاح‌طلبانه و نارضایتیهای روزافزون در ایران گروههایی که به انجمنهای ملی معروف بودند، تشکیل شدند. این گروهها گهگاه اقدام به تشکیل جلسات محرمانه کرده و آنچه اعضای

این گروهها را به هم پیوند می‌داد، دو عامل نارضایتی از شرایط موجود و اعتقاد به نوین‌سازی جامعه بود. به مرور زمان این انجمنها به طور فزاینده‌ای عناصر ملی‌گرای جدید را به عضویت می‌پذیرفتند تا در جهت سرنگونی استبداد از آنها استفاده کنند. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، فعالیت‌های این انجمنها بیشتر شد. اعضای این انجمنها را بیشتر اқشار میانی جامعه و علما تشکیل می‌دادند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۳۹۳). این انجمنهای مخفی علاوه بر تهران در شهرستانها نیز تشکیل شدند و هدایت فعالیت‌های فکری و عملی روشنفکران را در جهت مطالبه اصلاحات گسترده در امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و رفع عقب‌ماندگی‌های ایران در مقایسه با کشورهای غربی به عهده گرفتند.^۱

آنها وظیفه خود را صرفاً آگاه کردن مردم از مضرات استبداد و مزایای آزادی می‌دانستند و مردم را به تأسیس مدارس جدید تشویق می‌کردند و در شبنامه‌هایشان بر فساد کشور تأکید و به ظلم حکومت اعتراض می‌شد. اқشار مذهبی که عضو این گونه انجمنها بودند، مردم را از طریق منابر برای مبارزه با استبداد و تجاوز به نوین‌سازی تشویق می‌کردند (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۴۳-۲۴۱). اخبار نیز در میان عامه مردم با قرائت همگانی روزنامه‌ها در قهوه‌خانه‌ها و مراکز عمومی منتشر شد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۴۵). در آستانه انقلاب مشروطیت و سالهای پس از آن نیز تشکلهای و انجمنهای زیادی به وجود آمدند که از جمله آنها اتحادیه‌های کارگری، انجمنهای مختلف محلی و نخستین حزبهای سیاسی و مجاهدان یا واحدهای مسلح مردمی را می‌توان نام برد.

● جنبش شیخیه و باییه: شیخیه یکی از فرقه‌های جدید مذهب شیعه بود که پیروانش معتقد بودند که میان امام غایب و شیعیان باید یک «باب» یا «شیعه کامل» واسطه باشد. بنیانگذار فرقه باییه، یعنی میرزاعلی محمد که مدتی به منظور تحصیل در علوم دینی، در کربلا، در جلسات درس رهبر فرقه شیخیه حاضر شده بود، پس از بازگشت به شیراز، خود را «باب» معرفی و هوادارانی پیدا کرد و با گسترش دامنه آشوبی که برپا کرده بود، به دستور ناصرالدین شاه دستگیر

۱. برای اطلاعات بیشتر رک به: پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، صص ۹۷-۱۰۹.

و زندانی و سپس اعدام شد، ولی اعدام باب سبب به وجود آمدن قیامهای بیشتری شد که تا سال ۱۲۳۲ ه. ش این آشوبها ادامه داشت (فوران، ۱۳۷۸: ۲۴۱-۲۴۰). شورش پیروان این آیین به علت مساوات طلبی و مخالفت با حکومت و ضدیت با روحانیت سستی در ردیف شورشها و جنبشهای اجتماعی ای قرار می‌گیرد که در واکنش به نظام حاکم بر کشور، در دوران سلطنت قاجاریه اتفاق افتاد. همچنین می‌توان نوعی واکنش نسبت به تجدد و سعی در هماهنگ کردن مذهب با مدرنیته را در این جنبشها تشخیص داد. به عبارت دیگر، نوعی نهضت اصلاح دینی در جنبش بایان وجود داشت که می‌توان آن را شبیحی از نهضت اصلاح دین پروتستانیسم در غرب تلقی کرد (مددپور، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

● نهضت اتحاد اسلامی: اعضای نهضت اتحاد اسلامی جمعیتی مذهبی بودند که از نظریه اتحاد ملل مسلمان جهان که سید جمال‌الدین اسدآبادی ارائه کرده بود، پیروی و آن را تبلیغ می‌کردند. هدف این جمعیت، اتحاد و قیام کلیه ملت‌های مسلمان جهان بر ضد استعمار دولتهای مسیحی و دفاع در برابر آسیبها و لطماتی بود که از جانب آنها متوجه ممالک اسلامی می‌شد. این افکار به تدریج در میان مردم منتشر و سبب هوشیاری و تهییج آنان در مبارزه علیه بیگانگان شد.

● نقش مطبوعات و نویسندگان در تغییرات اجتماعی دوره قاجار: تحول تدریجی افکار در ایران و به وجود آمدن قشر روشنفکر، از دوره ولایت‌عهدی عباس میرزای نایب‌السلطنه آغاز و نخستین کتابها با تشویق وی به فارسی ترجمه شدند. با تأسیس نخستین چاپخانه در تبریز، انتشار کتابها و متون مختلف آغاز شد. در دوره محمدشاه نخستین روزنامه ایرانی که کاغذ اخبار نامیده می‌شد، منتشر گردید (شمیم، ۱۳۴۲: ۱۱۸) که نویددهنده تحول فرهنگی مهمی در ایران بود. در دوره صدراعظمی امیرکبیر، گرایش به امور علمی و فرهنگی و تلاش برای ترجمه و تألیف کتابهایی که نیازهای علمی کشور را رفع می‌کردند، شدت و سرعت بیشتری پیدا کرد. روزنامه دولتی وقایع اتفاقیه در همین دوران منتشر شد (براون و تربیت، ۱۳۳۷: ۱۳۱) و پس از آن روزنامه‌های دیگری منتشر شدند. روزنامه‌هایی که به انتقاد از حکومت ایران می‌پرداختند به‌طور عمده در خارج از ایران چاپ و منتشر می‌شدند (آوری، ۱۳۶۳: ۲۲۵)، ولی به هر ترتیبی بود، چند نسخه از آنها به ایران می‌رسید. در دوره مظفرالدین شاه مرزهای کشور به روی

روزنامه‌های لیبرالی چاپ خارج مانند *حبل‌المتین* و *پروورش* گشوده شد و زمزمه‌های مشروطه‌طلبی و انتقاد از رژیم استبدادی اوج گرفت. روی آوردن مردم به خواندن روزنامه‌های گوناگون از عوامل عمده روشن شدن افکار آنها و تمایل به حکومت قانون، و در نتیجه، انقلاب مشروطیت ایران بود. تأثیر مطبوعات بر شرایط اجتماعی آن روزگار به حدی بود که مطبوعات را رکن چهارم مشروطیت خوانده‌اند (شمیم، ۱۳۴۲: ۳۹۷). مشابهت مطالب روزنامه‌ها و نطق‌های انقلابی خطبای مشهور دوران مشروطیت نیز یکی از عوامل مهم و مؤثر در تنویر افکار عمومی بود (شمیم، ۱۳۴۲: ۴۰۱). گذشته از روزنامه‌ها، کتابهای گوناگونی هم با موضوعات علمی، تاریخی، سیاسی، فلسفی، اقتصادی، نظامی و رمان از زبانهای اروپایی به فارسی ترجمه شد (مجبویی اردکانی، ۱۳۵۴: ۲۴۹-۲۴۴). رساله‌هایی نیز درباره مسائل اجتماعی و سیاسی ایران نوشته شد. نویسندگان ایرانی این دوران در آثارشان بیشتر به انتقاد از نظام استبدادی و ناتوانی دولت و پریشانی کشور می‌پرداختند و در مورد لزوم ترقی مادی و ایجاد نظم قانونی و اندیشه آزادی و اصول مشروطیت و ناسیونالیسم توضیح می‌دادند.

ظهور نخبگان جدید در دوره قاجار

ورود افکار متجددانه و نخستین تلاشها برای انجام اصلاحات اجتماعی در ایران از جانب دولتمردان و عمال دیوانی صورت گرفت و نمایندگانی که از طرف دربار قاجار به کشورهای غربی و روسیه و عثمانی اعزام شدند با مشاهده مؤسسات و مظاهر تمدن جدید در آن کشورها، و مقایسه وضعیت کشور ایران با دنیای مدرن، با آرزوی داشتن کشوری پیشرفته، به فکر اقتباس نظامهای جدید و روشهای نوین زندگی از اروپاییان افتادند. افرادی هم که برای تحصیل یا تجارت به اروپا رفته بودند با همین افکار به ایران بازگشتند (میرمتمهائی، ۱۳۷۴: ۱۱-۴۶). بسیاری از این افراد با نوشتن مطالبی درباره مشاهدات سفر به خارج، ذهنیات خود را به جامعه منتقل کردند. ترجمه کتابهای اروپایی به زبان فارسی و تأسیس مدرسه زبانهای خارجی هم، گامهای مؤثر در زمینه آشنایی ایرانیان با افکار جدید غربی و اقتباس آنها بود. به موازات ورود افکار جدید به دست متفکران در جهت نوین‌سازی ایران نیز اقداماتی صورت گرفت و با گسترش

مراکز آموزشی مدرن، آموزش و پرورش به شیوه جدید هم در سطح کشور رواج پیدا کرد. ترجمه و نشر آثار علمی و فرهنگی و توسعه روزافزون مطبوعات و تسهیل ارتباطات در طول قرن نوزدهم سبب پیدایی گروهی از نخبگان در طبقات غیرحاکم شد که با مظاهر و مفاهیم زندگی مدرن آشنا و نسبت به آن کنجکاو بودند و میل به تحول و پیشرفت، آنان را وادار می‌کرد تا هرکدام به فراخور پیش و منش و سوابق فکری، روحی و تربیتی خود واکنش نشان دهند (کسرابی، ۱۳۷۹: ۲۷۰) و برای رسیدن به آرمانهای خود روشی اختیار کنند که بر این اساس، نخبگان جدید را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱. روشنفکران و اندیشمندان.
 ۲. رهبران اصلی و نخبگان بسیجگر یا رهبران درجه دوم انقلاب که افکار و نظریات رهبران اصلی را تبلیغ کرده و به توده‌ها انتقال می‌دادند.
 ۳. نخبگان مبارزه‌گر که رهبری توده‌ها را برای مبارزات مسلحانه با نیروهای استبداد به عهده داشتند.
- در کنار این نخبگان جدید، گروهی از اعضای طبقه حاکم نیز وجود داشتند که در نتیجه تغییرات اجتماعی قرن نوزدهم با نخبگان جدید همفکر و همراهی شده بودند که از جمله گروهی از روحانیان، شماری از اشراف و حتی شاهزادگان سلطنتی، رجال دیوانسالاری و کارمندان دولت و افسران ارتش را می‌توان نام برد. آنها به رغم تفاوت‌های حرفه‌ای و اجتماعی، قشر متمایزی را تشکیل می‌دادند، زیرا همگی خواستار دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۹) و جزو روشنفکران این دوران به شمار می‌رفتند. از مهم‌ترین مسائلی که در این دوره اتفاق افتاد، همراهی و ائتلاف روشنفکران با روحانیانی بود که تحت تأثیر افکار ترقیخواهی جدید و جریان‌ات آزادیخواهی و اصلاح‌طلبی قرار گرفته بودند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۳۹۴). ائتلاف روشنفکران با رهبران روحانی امکان به تحرک واداشتن جامعه را فراهم کرد و نخبگان غیرحاکم با استفاده از علایق مذهبی که احساس مشترک بیشتر مردم بود، توانستند قدرتشان را به نحو فزاینده‌ای مؤثر سازند. تجار و اصناف هم که تحت فشار ناشی از اقتصاد کشورهای بیگانه، متضرر و ناراضی شده بودند، با توجه به پیوندهایی که با روحانیان

داشتند، تحت رهبری آنها به اعتراض پرداختند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۳۶۵). نخبگان بسیجگر نیز با برخورداری از مهارت در تحریک مردم به عمل سیاسی، توانستند توده‌ها را با ارزشهای جدید و نیازهای متعالی‌تر آشنا کنند و پیامهای رهبران اصلی انقلاب را به توده‌ها انتقال دهند. به‌طور کلی، دلایل توفیق بسیج سیاسی نخبگان جدید عبارت بود از:

۱. ناتوانی حکومت قاجار در جذب نخبگان جدید و اندیشه‌های آنها و نبود مجاری کافی برای چرخش نخبگان.

۲. وجود دشمنان مشترک یعنی سردمداران استبداد و استعمار خارجی.

۳. وجود انجمنها و گروههای سیاسی و سازمانهای سستی نظیر اصناف بازار و نهادهای مذهبی و غیره که به معنی وجود منابع و نیروهای قابل بسیج برای غلبه بر وضع موجود بود (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۰۱).

نخبگان بسیجگر با تشریح محرومیت اقشار جامعه و ظلم و استبداد و صلاحیت نداشتن طبقه حاکم و روابط آنها با بیگانگان و مداخلات بیگانگان در امور کشور، از وضع موجود انتقاد می‌کردند و مظاهر فقدان تعادل جامعه را برای مردم توضیح می‌دادند. به این ترتیب، تعبیر و تفسیر شرایط موجود جهت تقییح آن و ترسیم جامعه‌ای بهتر، عناصر اساسی ایدئولوژی انقلابی را تشکیل می‌داد (همان: ۷).

همفکری بخشهایی از طبقه حاکم قدیمی با نخبگان جدید و انگیزه‌هایی که آنها برای این ائتلاف داشتند نیز به عنوان عامل تسهیل‌کننده به شمار می‌رفت و مسائلی نظیر تمایل این گروه به حفظ منافع و پایگاه اجتماعی و املاک و اموالشان در حکومت جدید یا محفوظ ماندن آنها از تعدیات شاه و درباریان یا محدود شدن قدرت دربار و امنیتی که قانون می‌توانست برای آنها ایجاد کند یا اعتقاد واقعی آنها به لزوم قانون برای پیشرفت کشور به اقتضای مشاغل که بر عهده داشتند و آگاهی آنها از پیشرفتهای جوامع غربی در اثر برخورداری از قانون، می‌توانست در ائتلاف آنان با نخبگان جدید مؤثر باشد. به این ترتیب، زمانی که نخبگان جدید (غیرحاکم) توانایی مقابله با دولتمردان مستبد و بیگانگان غارتگر را به علت بهره‌مندی از رهبری و سازمان ایدئولوژی در خود احساس کردند، با استفاده از نارضایتیهای موجود در جامعه، در بسیج

سیاسی توفیق یافتند و انقلابی آغاز شد که تنها علیه شیوه‌های استبدادی حکومت نبود، بلکه با نفوذ خارجی‌ان نیز ضدیت داشت و از این جهت از انگیزه‌ای ملی و دموکراتیک برخوردار بود (آوری، ۱۳۶۳: ۲۴۴).

نتیجه‌گیری

نتایج این مطالعه حاکی از آن است که در دوره‌های حکومت استبدادی، قبل از اعطای مشروطیت، چرخش نخبگان حاکم بر ایران، پیوسته چرخشی هدایت‌شده بود، ولی پس از اعطای مشروطیت و تشکیل اولین دوره مجلس شورای ملی، نخبگان جدید سهم عمده‌ای از نمایندگان این مجلس را به خود اختصاص دادند و جزئی از طبقه حاکم کشور گردیدند و مجاری چرخش نخبگان تا حدود بالنسبه زیادی گشوده شد. این نمایندگان توانستند نظام حکومت استبدادی را وادار به عقب‌نشینی کنند و مبانی حکومت قانون و دموکراسی را که خواهان آن بودند، بنیاد گذارند، ولی در مراحل بعدی انقلاب مشروطیت، بخشهایی از نخبگان حاکم قدیمی از تطبیق خود با وضعیت تازه و پذیرش نخبگان حاکم جدید سرباز زدند و با توسل به قوه قهریه، به مقابله با دستاوردهای مشروطیت پرداختند و پس از به توپ بستن مجلس، آن‌را منحل کردند. در این مرحله، گروه دیگری از نخبگان غیرحاکم که بیشتر از میان اقدار متوسط شهرنشین برخاسته بودند و در تحقیق حاضر، نخبگان مبارزه‌گر نامیده شده‌اند، با بسیج توده‌های مردم، برای مبارزه با استبداد و بازگرداندن مشروطیت اقدام کردند و پس از پیروزی بر نیروی نظامی حکومت قاجار و فتح تهران، جلسه خاصی به نام مجلس عالی از نمایندگان مجلس اول و رهبران مردم و عده‌ای از بازرگانان، اصناف، وزرای مستعفی، مجتهدان و رجال آزادیخواه تشکیل دادند (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۸۶۰) و از میان خود، افرادی را برای اداره امور کشور انتخاب کردند تا بر هیئت دولت ریاست داشته باشند. به این ترتیب، کمیسیون عالی تشکیل شد و یکی از اقدامات این کمیسیون، تعیین هیئت دولت جدید و نظارت بر اعمال آنها و فراهم آوردن مقدمات انتخابات مجلس دوم بود (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۴۹: ۴۹۵-۴۹۴). در این هنگام، بار دیگر حکومت ملی آغاز و دولت جدید تشکیل شد (شمیم، ۱۳۴۲: ۴۳۶). ترکیب دولت جدید

بیانگر این نکته بود که آن دسته از نخبگان حاکم قدیمی که در صف مشروطه‌خواهان درآمدند، دوباره در رأس سازمانها و نهادهای مملکتی قرار گرفتند و پستهای مهم دولتی را اشغال کردند. به این ترتیب و براساس شواهد دیگر، این نتیجه حاصل شد که چرخش نخبگان در انقلاب مشروطیت چرخشی محدود و نسبی بود و برای همین این انقلاب نتوانست تحولات ساختاری اساسی و عمیقی در ایران ایجاد کند. مهم‌ترین اثر انقلاب مشروطیت کوشش برای برقراری حکومت قانون بود، اما غیر از مجلس شورای ملی که رکن اصلی حکومت مشروطه به شمار می‌رفت و نخبگان جدید در آن اکثریت داشتند، در دیگر مناصب و مقامات دولتی و حکومتی اکثریت با نخبگان حاکم قدیمی بود.

در پایان باید گفته شود که تئوری پارتو که فرضیه اصلی این پژوهش از آن اقتباس شده است، بر چرخش کامل نخبگان در انقلابها دلالت دارد، ولی چنانکه ملاحظه شد، چرخش کامل نخبگان در انقلاب مشروطیت ایران به مفهوم ایده‌آل آن اتفاق نیفتاد. هرچند نظریه چرخش نخبگان پارتو در این مورد معنی‌دار و قابل تأیید است و با تأسیس نظام پارلمانی و تشکیل مجلس شورای ملی، مجاری چرخش نخبگان به میزان عمده‌ای در مقایسه با گذشته گشوده شد، با این حال نمی‌توان از چرخش کامل نخبگان در انقلاب مذکور سخن گفت. از جمله عواملی که در این رابطه مؤثر بودند و در طی پژوهش بررسی شده‌اند، موارد زیر مؤکد است:

۱. طبقه حاکم قدیمی ایران که براساس نظریه پارتو می‌بایست فاقد صلاحیت لازم برای حکومت باشد، در نتیجه تأثیر عوامل چهارگانه تغییر در جامعه (عوامل داخلی و خارجی تغییر در محیط و ارزشها) دچار فرسودگی شده بود، ولی این طبقه در ایران دوره مشروطیت یکپارچه نبود، بلکه بخشهایی از این طبقه جدا شدند که بعضاً از روشنفکران و یاری‌کنندگان انقلاب به شمار می‌رفتند.

۲. در مرحله انقلاب آرام که در پی آن حکومت مشروطه اعلام شد، خود شاه نیز تا حدودی با نخبگان جدید هم عقیده بود و با ملایمتی که شاید ناشی از وضعیت بیماری و در نظر گرفتن مصالح شخصی او بود، فرمان مشروطیت را صادر کرد.

۳. در مرحله انقلاب آرام، طبقه حاکم ایران با توجه به تجارب قبلی نظیر واقعه رژی، استفاده

از قدرت را بی‌فایده و برخلاف مصلحت خویش دانسته و با وجود اعتراض‌های بالنسبه آرام انقلابیون و واقع‌نشدن اغتشاشات گسترده در کشور، بدون مقاومت چندانی، خواسته‌های آزادیخواهان را پذیرفت و حکومت را مشروطه اعلام کرد. در نتیجه، در این مرحله از انقلاب مشروطیت، برخورد خشونت‌بار متداول انقلابی، میان طبقه حاکم قدیمی و نخبگان جدید اتفاق نیفتاد تا منجر به حذف طبقه حاکم قدیمی شود.

۴. در حالی که در مرحله آرام انقلاب مشروطیت، طبقه حاکم ایران تمایلی در کاربرد قدرت نداشت، در لایه‌های پایینی جامعه یعنی در طبقات غیرحاکم، عناصر زبده و نخبه در حال نشو و نما بودند و به تدریج دارای شرایط مناسبی برای اعمال کارکردهای حکومتی و اراده کافی برای استفاده از قدرت می‌شدند، ولی حضور قدرتهای بیگانه در کشور که دخالت در امور ایران را حق خود می‌دانستند، سبب شد تا نخبگان برخاسته از این طبقات برای ایمن ماندن کشور از شرارت‌های احتمالی آنها، احتیاط را از کف ندهند و تا حد امکان آرامش را حفظ کنند. در نتیجه، حذف کامل طبقه حاکم قدیمی که در بیشتر انقلابها صورت می‌گیرد، در انقلاب مشروطیت اتفاق نیفتاد.

۵. در مرحله خشونت‌بار انقلاب نیز صلاحیت و شایستگی نداشتن طبقه حاکم قدیمی دوباره در برابر شایستگی نخبگان جدید و غیرحاکم قرار گرفت و به شکست نخبگان حاکم قدیمی منجر شد، ولی از آنجا که در جریان انقلاب مشروطیت بخشی از نخبگان حاکم قدیمی با اقبال ناراضی و انقلابی و روشنفکران آزادیخواه ائتلاف کرده و با آنان هم‌رأی و هم‌عقیده بودند، پس از پیروزی انقلابیون بر مستبدان، به دلیل شرایط خطیر کشور، کسانی که دارای تجارب عملی در زندگی سیاسی بودند، یعنی همان بخشی از نخبگان حاکم قدیمی که از مشروطه‌خواهان به شمار می‌رفتند، وجودشان مغتنم شمرده و برای تصدی پستها و مناصب دولتی برگزیده شدند. به این ترتیب، عده‌ای از نخبگان حاکم قدیمی جایگاه خود را دوباره به دست آوردند و در رأس سازمانها و ادارات دولتی قرار گرفتند. در نتیجه باید گفت که انقلاب مشروطیت چرخشی نسبی، محدود و مقید در نخبگان حاکم بر ایران به وجود آورد.

منابع

الف) منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آوری، پیتر (۱۳۶۳)، *تاریخ معاصر ایران (از تأسیس تا انقراض سلسله قاجار)*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مؤسسه مطبوعات عطایی، چاپ اول.
- اجلالی، فرزاد (۱۳۷۳)، *بنیان حکومت قاجار، نظام سیاسی - ایلی و دیوانسالاری مدرن*، تهران: نشر نی.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران*، تهران: زمینه، چاپ اول.
- امین‌الدوله، میرزا علی‌خان (۱۳۷۰)، *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران: امیرکبیر.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۸)، *نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران*، اصفهان: خدمات فرهنگی و نشر غزل.
- باقری، علی (۱۳۷۱)، *جامعه و حکومت در ایران*، کتاب اول، *دوران قاجار*، تهران: مرکز نشر بین‌الملل، چاپ اول.
- براون، ادوارد؛ تربیت، محمدعلی‌خان (۱۳۷۷)، *مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمه محمد عباسی، تهران: معرفت.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو، چاپ اول.
- بیانی، خانبابا (۱۳۷۵)، *پنجاه سال تاریخ ناصری*، ج ۳، تهران: علمی.
- بینا، علی‌اکبر (۱۳۴۸)، *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

- _____ (۱۳۴۲)، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، حیات یحیی، ج ۱، تهران: عطار و فردوس، چاپ پنجم.
- راوندی، مرتضی (۱۳۶۴)، سیر فرهنگ و تعلیم و تربیت در ایران و اروپا، تهران: گویا، چاپ اول.
- رواسانی، شاپور (بی‌تا)، دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری، تهران: نشر شمع.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، روزگاران (تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی)، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ساروخانی، باقر، دایرة‌المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان، چاپ اول.
- سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، تهران: جامعه پژوهان سینا، چاپ اول.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۴۲)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: نشر ابن سینا، چاپ اول.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹)، تاریخ اقتصادی ایران، عصر قاجار (۱۳۳۲-۱۲۱۵ هجری قمری)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره، چاپ دوم.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، (مقاومت شکننده) تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم.
- قلفی، محمدوحید (۱۳۷۹)، مجلس و نوسازی در ایران (۱۳۱۱-۱۳۰۲ هجری شمسی)، تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰)، تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست ایران)، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- کوزن، جورج. ن. (۱۳۶۲)، ایران و قضیه ایران، جلد‌های ۱ و ۲، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- کسرائی، محمدسالار (۱۳۷۹)، چالش سنت و مدرنیته در ایران (از مشروطه تا ۱۳۲۰)، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۶)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ ششم.
- لمبتون، آ.ک. س (۱۳۷۵)، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد: جاودان خرد، چاپ اول.
- لمبتون، آن (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴)، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- مددپور، محمد (۱۳۷۳)، تجدد و دین‌زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران (از آغاز پیدایی تا پایان عصر قاجار)، تهران: دانشگاه شاهد، چاپ دوم.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۲)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۱، تهران: علمی.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت، جلد‌های ۱ و ۲ و ۳، تهران: علمی، چاپ چهارم.
- میرمتهایی، سیدمجید (۱۳۷۴)، تمدن غربی، علوم جدید و نواندیشی در نگاه ایلچیان و مأمورین ایرانی دوره قاجار، تاریخ معاصر ایران، ج ۷، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۶۲)، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: انتشارات آگاه و انتشارات نوین، چاپ چهارم.

و

ضمیمه نمونه‌ای از نخبگان عصر مشروطیت

فهرستی از نخبگان حاکم قدیمی

عبدالمجید میرزا عین‌الدوله - علیقلی خان مخبرالدوله - حاج محسن خان مشیرالدوله - اسدالله میرزا - میرزا فضل‌الله خان وکیل‌الملک - غلامحسین خان - میرزا محمودخان حکیم‌الملک - مصطفی خان حاجب‌الدوله - معین‌الدوله - میرزا احمدخان مشیرالسلطنه - نیرالدوله - وجیه‌الله میرزا امیر سردارخان - حاج سید نصرالله - مدیرالدوله (برادر مشیرالسلطنه) - کامران میرزای نایب‌السلطنه - حسینقلی خان نواب - مستشارالسلطان - کاشف‌السلطنه - نظم‌الدوله - امین دربار - حسنعلی خان امیرنظام گروسی - سالارالدوله - شعاع‌السلطنه - مظفرالملک - اجلال‌الملک - رحیم‌خان سردار - شجاع‌الدوله - اقبال‌السلطنه ماکویی - امیر مفخم - صنیع حضرت - مؤیدالسلطنه - صدرااشراف میرزا احمدخان اشتری - مؤیدالدوله - ارشدالدوله - امیربهادر جنگ - مختارالدوله - مجدالدوله - مفاخرالملک - موقرالسلطنه - مجلل‌السلطان - امین‌الملک - ملک‌التجار - سیف‌الدوله

فهرستی از اعضای مشترک بین نخبگان حاکم قدیمی و جدید

* شاهزاده میرزا احمدخان معظم‌الملک - * شاهزاده امیرعلی خان امیرسلیمانی - * شاهزاده حاج مجدالسلطنه - * شاهزاده اسدالله میرزا شهاب‌الدوله - * شاهزاده یحیی میرزا ثقة‌السلطنه - * شاهزاده حاج امجدالسلطان - عضدالملک قاجار - میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله - * صنیع‌الدوله (پسر مخبرالدوله) - * وثوق‌الدوله - میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا (پسر مشیرالدوله) - میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک - * احتشام‌السلطنه علامیر - میرزا علی‌خان امین‌الدوله - قوام‌السلطنه - ظهیرالدوله - حسین پیرنیا موتمن‌الملک (پسر مشیرالدوله) - حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی - عبدالحسین میرزا فرمانفرما - میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگزلو - رضا قلیخان نظام‌السلطنه - میرزا حسن خان محتشم‌السلطنه -

* سعدالدوله - علاء السلطنه - مهدیقلی خان مخبر السلطنه هدایت - ابوالحسن پیرنیا
 معاضد السلطنه - میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک اعظم) - محتشم السلطنه اسفندیاری
 - * میرزا حسن خان مشار الملک - * حاج سید باقر سادات اخوی - * سید یحیی لاریجانی
 (سید الحکما) - * دبیر السلطان - * علی خان نصرت السلطان - * حسنعلی خان نصر الملک -
 * میرزا محمود خان مشاور الممالک - * میرزا محمد خان صدیق حضرت - * میرزا
 اسماعیل خان عون الدوله - حاج سید ابراهیم اخوی تهرانی - میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله -
 ولی خان نصر السلطنه تنکابنی - سلطان علی خان وزیر افخم - مشار السلطنه - ظفر السلطنه -
 ارفع الدوله - غلامحسین غفاری وزیر مخصوص نظام الملک - نیر الملک - محمود خان
 علاء الملک - مخبر الملک - دبیر الدوله - مهندس الممالک - وزیر همایون - نظام السلطنه -
 قوام الدوله - میرزا صالح خان وزیر اکرم - آصف الدوله - مجد الملک - قائم مقام کاشی -
 قوام الدوله - علاء الدوله - صمصام السلطنه - سردار اسعد بختیاری

فهرستی از نخبگان حاکم جدید

حاج سید محمد ساعت فروش - استاد کربلایی غلامرضا یخندان ساز - حاج محمد باقر
 صابون پز - سید محمد تقی هراتی - میرزا محمود کتاب فروش خوانساری - سید مصطفی سمسار -
 سید مهدی سقط فروش - سید ولی الله خان نصر - حاجی محمد تقی تاجر دهبنده - میرزا سید
 محمد معتمد التولیه - حاج میرزا ابراهیم آقا شهید تبریزی - سید حسن تقی زاده - میرزا
 ابراهیم خان شرف الدوله - میرزا حسن خان احسن الدوله - میرزا صادق خان مستشار الدوله - حاج
 میرزا فضلعلی آقا - میرهاشم تبریزی - حاج محمد آقا حریری - حاج میرزا آقا فرش فروش تبریزی
 - بدایت الله میرزا - میرزا آقا اصفهانی اعتماد الملک (آقاخان اعتمادی) - حاج میرزا یحیی امام
 جمعه خویی - حاج سید محمد حسن ثقة الاسلام - سید جعفر - سید فخرالدین فخر السادات -
 حاج حبیب الله قوام دیوان - میرزا محمد علی خان - حاج شیخ یوسف - میرزا ابوالحسن خان
 شیرازی - حاج امین التجار شیرازی - رضا مهدوی رئیس التجار - شیخ علی مدرس نوری - میرزا
 محسن پسر صدرالعلما - میرزا محمد طاهر تنکابنی - حاج سید نصرالله سادات اخوی - حاج

سید مرتضی مرتضوی - حاج حسین آقا امین‌الضرب - محقق‌الدوله - حاج آقا محمد بوشهری - معین‌التجار - حاج محمد اسماعیل آقا تبریزی مغازه - حاج محمدتقی شاهرودی - حاج محمدعلی شالفروش - محمد قلیخان مخبرالملک - میرزا محمود تاجر اصفهانی - حاج سید محمد صراف فدایی - حاج سید آقا تیرفروش - حاج محمد ابراهیم وارث - حاج محمدتقی بنکدار - حاج میرزا ابراهیم خیاطباشی - حاج سید احمد زرگرباشی - حاج شیخ ابراهیم بلورفروش - میرعبدالمطلب کردستانی امین‌التجار - مشهدی باقر بقال - حاج شیخ حسنعلی علاق‌بند - استاد حسن معمارباشی پنجه علی - حاج ملاحسن وارث - سیدحسین بروجردی - مدیرالاسلام - شیخ حسن تهرانی سقطفروش - حاج عباسقلی نانوا - حاج عبدالوهاب کلاهدوز - حاج علی اکبر پلویی - حاج سید عبدالحسین شهشهانی - حاج میرزا علی آقا مجتهد - یحیی میرزا لسان‌الحکما - حاج میرزا علی نقلی ناظم‌الاملاک - حاج میرزا آقا بابا قوام‌السادات - حاج سید ابراهیم خان عمیدالسلطنه - سید هاشم احتشام‌الاطبا - حاج محمد حسین بجنوردی - شیخ مهدی کرمانی بحرالعلوم - هدایت‌الله شمس‌الحکما - شیخ محسن قاجار - آقا نصرالله معاون‌التجار - شیخ یحیی کرمانی - محمدعلی کرمانی - حاج میرزا علی ادیب‌التجار نقشبند - حاج سید اسماعیل دبیری اصفهانی - میرزا محمدهادی جواهری اصفهانی - میرزا مرتضی قلیخان نایینی - دکتر محمد خان مصدق‌السلطنه - اشرف‌الادبا - حاج آقا میردشتی بحرالعلوم - شیخ حسن حسام‌الاسلام - شیخ حسین ملک‌المعالی - محمد یزدی ملک‌التجار - میرزا علی خان رحمت‌آبادی - دبیر رسائل لاهیجی - میرعلما - میرزا سید علی نقی - حاج محمدتقی استرآبادی - حاج شیخ غلامحسین استرآبادی - محمدحسن خان مفتخرالممالک - محمدعلی تاجر مازندرانی - شیخ حسین شهید - میرزا حسین طبیب - شیخ ابراهیم زنجانی - میرزا بزرگ همدانی - مقبل لشگر - میرزا محمدباقر ادیب گلپایگانی - میرزا نظام‌الدین - میرزا سید حسن خان کاشانی - شیخ علی محمد علایی - صدرالعلما (صدر نطنزی) - شیخ عبدالکریم - عمادالاسلام - فتح‌الله خان بیگدلی - حاج شیخ محمود واعظ قمی - میرزا جوادخان مؤتمن‌الممالک - اسدالله میرزا مشیرالسلطان - سیدعلی بروجردی صدرالاسلام - میرزا محمدناظم‌العلما - شیخ محمدباقر مشایخی خوانساری - سید علاء‌الدین - حاج شیخ محمدتقی وکیل‌الرعايا -

حاج محمد صالح خان مؤید الوزرا - حاج ملک محمد کرمانشاهی - میرزا محمد علی صدرالتجار
نقشینه - شیخ اسماعیل - شیخ محمد کاظم مجتهد - آیت الله بهبهانی - آیت الله طباطبایی - پیرم خان -
سردار منصور - موثق الدوله
* گروهی از نخبگان که در ستون اعضای مشترک از آنها نامبرده شده و با علامت ستاره
مشخص شده‌اند، نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی هم بوده‌اند.

